



University of Tabriz

Contemporary Comparative Legal Studies

Online ISSN: 2821-0514

Volum: 16 Issue: 41

Winter 2026

Article Type: Research Article

Pages: 243-280

The Concept of Constitutional Crisis (Comparative Study)

Fardin Moradkhani¹

1. Associate Professor, Department of Public Law, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

f.moradkhani@basu.ac.ir

Abstract

In constitutional theory, various concepts and doctrines about the constitution have been developed. One of these concepts is the constitutional crisis. In every country possessing a constitutional legal system, there may arise particular political or legal circumstances in which the constitutional system becomes incapable of providing an adequate response or solution. This article, employing a descriptive-analytical method and relying on a comparative study, seeks to address the question of what the notion of a constitutional crisis means and how such a crisis can be identified. In a constitutional crisis, the principles embodied in the constitution and the broader legal system of the state fail to resolve a serious conflict or dysfunction within the operation of government. Constitutional crises can take various forms and typologies, which are examined in this study. The concept of a constitutional crisis bears a close relation to other notions such as constitutional erosion, constitutional rot, and the state of emergency, all of which are discussed comparatively in this article. Given the diversity of political and legal systems across the world, the manifestations of constitutional crises differ from one system to another. Therefore, this paper also explores several examples of such crises in various constitutional regimes.

Keywords: Constitution, Constitutional Crisis, Constitutional Erosion, Constitutional Rot.

Received: 2025/09/15

Received in revised form: 2025/11/16

Accepted: 2025/12/01

Published: 2026/03/07

DOI: 10.22034/LAW.2025.69163.3538

Publisher: University of Tabriz

law@tabrizu.ac.ir



مفهوم بحران قانون اساسی (مطالعه تطبیقی)

فریدین مرادخانی^۱

f.moradkhani@basu.ac.ir

۱. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

چکیده

در نظریه حقوق اساسی نظریه‌ها و مفاهیم متعددی در خصوص قانون اساسی شکل گرفته است. یکی از این مفاهیم، بحران قانون اساسی است. در هر کشوری که دارای نظام حقوق اساسی است ممکن است در لحظات خاصی یک مشکل سیاسی و حقوقی رخ دهد که نظام حقوق اساسی قادر به پاسخگویی به آن و رفع آن مشکل نباشد. نگارنده این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعه تطبیقی به دنبال پاسخ به این پرسش است که مفهوم بحران قانون اساسی به چه معنایی است و چگونه می‌توان آن را شناسایی کرد. در بحران قانون اساسی اصول مندرج در قانون اساسی و نظام حقوقی کشور قادر به حل یک مشکل یا تعارض جدی در عملکرد دولت نیست. بحران اساسی به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که در این مقاله بررسی شده‌اند. همچنین بحران قانون اساسی با مفاهیمی مانند فرسایش قانون اساسی، پوسیدگی قانون اساسی و وضعیت اضطراری نسبت نزدیکی دارد که در این مقاله کوشش شده است مورد مطالعه قرار گیرند. از آنجا که نظام‌های سیاسی و حقوقی مختلفی در جهان وجود دارد، مصادیق بحران اساسی در نظام‌های مختلف نیز در مقاله حاضر مورد توجه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: بحران اساسی، پوسیدگی اساسی، فرسایش اساسی، قانون اساسی.

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۴

DOI: 10.22034/LAW.2025.69163.3538



law@tabrizu.ac.ir

ناشر: دانشگاه تبریز

مقدمه

قانون اساسی مفهوم بنیادین و نقطه کانونی مباحث حقوق اساسی است و در دانش‌های دیگر مانند علوم سیاسی نیز نقشی بسیار مهم دارد. این مفهوم نقطه ثقل بسیاری از مفاهیم و نهادهاست و افتادن خلل در ارکان آن، سایر حوزه‌ها را به خطر می‌اندازد. از این رو، محققان به دقت این مفهوم و لایه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهند تا بتوانند از ایجاد بن‌بست در این مفهوم جلوگیری کنند. در این مقاله یکی از مفاهیم مهم مرتبط با قانون اساسی که در نظریه‌های حقوق اساسی مطرح می‌شود، یعنی بحران اساسی یا بحران قانون اساسی^۱، بررسی خواهد شد.

بحران اساسی وضعیتی حاد است که در آن نظام حقوقی موجود قادر به حل یک اختلاف کلیدی در ساختار سیاسی نیست یا یکی از نهادهای اصلی از قانون اساسی سرپیچی می‌کند یا قانون اساسی نمی‌تواند پاسخ روشنی به یک تعارض یا مشکل سیاسی بدهد و یا مقامات آن را نادیده می‌گیرند. این پدیده معمولاً رویدادی لحظه‌ای، کوتاه‌مدت، مشخص، شفاف و ناگهانی است. اغلب با بن‌بست نهادی یا رفتار فراقانونی همراه است و می‌تواند به مداخله ارتش، اعتراضات گسترده، فروپاشی حکومت یا نظم حقوقی یا درگیری بین نهادها منجر شود و گاه ممکن است به تغییرات ساختاری یا اصلاح قانون اساسی منتهی گردد.

رشد دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی از ویژگی‌های قابل توجه دهه‌های اخیر بوده است، اما به تدریج رژیم‌هایی پدید آمده‌اند که ظواهر دموکراتیک را حفظ کرده، هنجارها و ارزش‌هایی را که دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی بر آنها استوار است، نادیده می‌گیرند.^۲ برای درک زوال دموکراتیک^۳ باید دید ظرفیت رژیم برای حفظ سیاست‌های دموکراتیک رقابتی و مقاومت در برابر تلاش برای تضعیف پایه‌های دموکراتیک تا چه حد است.^۴ بحران اساسی می‌تواند یک نظام سیاسی و حقوقی را با چالش‌های عظیمی روبه‌رو کند و در حادثه‌ترین حالت می‌تواند به فروپاشی یک نظم سیاسی و حقوقی و از بین رفتن قانون اساسی در یک کشور بینجامد.

1. Constitutional Crisis

۲. فردین مرادخانی، «مشروطیت پوپولیستی و مفهوم قانون اساسی»، *مطالعات حقوق تطبیقی معاصر*، ش ۳۹ (۱۴۰۴)، ص ۱۶۲.

3. Democratic Decline

4. See: Xenophon Contiades & Alkmene Fotiadou, "On Resilience of Constitutions: What Makes Constitutions Resistant to External Shocks?" *Vienna Journal on International Constitutional Law*, 9, (2015), p. 3

نگارنده این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از مطالعه تطبیقی به دنبال پاسخ به این پرسش است که بحران اساسی به چه معنایی است؟ برای فهم این مطلب باید انواع بحران‌های اساسی را شناخت و آن را از سایر مفاهیم مشابه و هم‌پوشان تفکیک کرد. در این مقاله کوشش شده است نمونه‌های مختلفی از تجربه بحران اساسی در نظام‌های حقوقی و سیاسی ذکر شود. آنچه انجام چنین تحقیقاتی را در ایران ضروری می‌سازد، لزوم نگاه عمیق‌تر به قانون اساسی است. بحران در هر نظام حقوقی ممکن است رخ دهد، اما آنچه می‌تواند با ایراد مواجه شود، انکار بحران است و نه مواجه شدن با بحران. حقوق‌دانان حقوق اساسی باید به این نکته التفات داشته باشند و بپذیرند که بحران در هر نظامی رخ می‌دهد. آنچه مهم است شناسایی بحران و تشخیص آن و ارائه راهکار برای آن است؛ زیرا اگر یک بحران شناسایی نشود می‌تواند موج‌هایی از نارضایتی و مشکلات دیگر پدید بیاورد و در بلندمدت به نظام حقوقی ضربه‌های مهلکی وارد کند. در خصوص سابقه تحقیق باید گفت علی‌رغم انجام تحقیقات بسیار مهم به زبان‌های دیگر، تاکنون هیچ مقاله یا تحقیقی در مورد مفهوم بحران اساسی در زبان فارسی منتشر نشده است و این مقاله را می‌توان همچون درآمدی بر این مفهوم مهم تلقی کرد.

۱. تعریف بحران اساسی

بحران قانون اساسی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن ساختار یا اصول قانون اساسی یک کشور برای حل یک مشکل سیاسی یا حقوقی کافی یا روشن نیست، یا نهادها و مقامات حکومتی از قانون اساسی سرپیچی می‌کنند و یا تفاسیر متضادی از آن دارند، به گونه‌ای که نظم و ثبات سیاسی کشور به خطر می‌افتد و قانون اساسی نمی‌تواند راه‌حلی برای یک اختلاف یا مشکل مهم در حکومت ارائه دهد و کارگزاران حکومتی نیز به آن بی‌توجهی می‌کنند. بحران قانون اساسی آشفتگی‌های بزرگی مانند انقلاب، جنگ، رکود اقتصادی یا جنبشی برای تغییر اجتماعی را در جامعه تداعی می‌کند. گاه بحران نه به واسطه فشار اجتماعی، بلکه از سوی خود دستگاه دولت ایجاد می‌شود؛ به این ترتیب که وقتی بخشی از دستگاه خراب شود، به بقیه دستگاه‌ها سرایت می‌کند.^۵ بحران‌ها نشان‌دهنده شکست در تعادل و اختلال در ارزش‌های مهم و نظم موجود

5. Bruce Ackerman ed., *BUSH v. G. ORE the Question of Legitimacy*, (Yale University Press, 2002), p. Vii.

هستند. پایان یک بحران ممکن است با دگرگونی مهمی در شکل‌ها و شیوه‌های قدرت و حتی انحلال نظم حقوقی موجود همراه باشد؛ نهایت بحران و بدترین نتیجه آن مرگ است، مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی.^۶

قانون اساسی کارهای زیادی انجام می‌دهد؛ از حقوق افراد محافظت می‌کند، قدرت‌ها و وظایف را توزیع می‌کند، اما مهم‌تر از همه، وسیله‌ای برای ممکن ساختن سیاست است تا اختلافات به خشونت، شورش و جنگ داخلی تبدیل نشود. قانون اساسی زمانی به وظیفه اصلی خود دست می‌یابد که بتواند میل به قدرت را در مبارزات سیاسی درون سیستم قانون اساسی جای دهد و زمانی شکست می‌خورد که قادر به انجام آن وظیفه اصلی نباشد.^۷ اختلاف نظر و درگیری از ویژگی‌های طبیعی سیاست است و هدف قانون اساسی مدیریت آنهاست. وقتی طراحی قانون اساسی به درستی عمل کند، حتی اگر مردم به شدت با یکدیگر مخالف باشند، هیچ بحرانی به وجود نخواهد آمد؛ ولی زمانی که نظام طراحی قانون اساسی از هم می‌پاشد، اختلافات و تهدیدها تبدیل به بحران می‌شود.^۸ صرف وجود تضاد و یا حتی تعارض عمیق نمی‌تواند بحران باشد، زیرا نهادهای دولتی همیشه در تضاد هستند. اختلافات اغلب سریع حل می‌شوند یا اگر سال‌ها طول بکشد، مانند بحث در مورد سقط جنین، به ندرت پایه‌های حکومت را تهدید می‌کنند.^۹

مهم‌ترین علل پیدایش بحران اساسی شامل موارد زیر است. نخست، ابهام یا نقص در متن قانون اساسی شامل وجود مواد مبهم، ضدونقیض یا نواقص ساختاری در آن و عدم تعیین دقیق حدود وظایف نهادها. برای نمونه، ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار که امکان حکومت اضطراری بدون محدودیت قانونی را می‌داد. دوم، تضاد، رقابت و تعارض بین نهادهای سیاسی و عدم تعادل قوای حکومتی که به بن‌بست یا مداخله غیرقانونی منجر می‌شود؛ مانند کودتاها یا دخالت‌های قضایی در سیاست‌های اجرایی. سوم، ضعف نهادهای نظارتی و اجرایی قانون اساسی؛ یعنی نهادهایی که باید حافظ قانون اساسی باشند از جمله دیوان عالی و شورای قانون اساسی قدرت

6. Sanford Levinson & Jack Balkin. "Constitutional Crises", *University of Pennsylvania Law Review*, Vol. 157, No. 3 (2009), p. 715.

7. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, (Oxford University Press, 2020), p. 38.

8. Sanford Levinson & Jack M. Balkin. *op cit*, p. 714.

9. Sanford Levinson & Jack M. Balkin. *op cit*, p. 711.

کافی یا استقلال لازم را ندارند، مانند تعلیق قضات یا فشار سیاسی بر نهادهای حقوقی. چهارم، ضعف در فرهنگ سیاسی و مشروعیت نظام؛ یعنی کمبود اعتماد عمومی و نخبگان به کارکرد قانون اساسی و نهادهای آن و یا تضعیف سنت‌های دموکراتیک و قانون‌مداری، مانند کم‌رنگ شدن فرهنگ قانون‌گرایی در کشورهای با تجربه استبداد یا فساد بالا. پنجم، وضعیت‌های استثنایی و بحران‌های سیاسی-امنیتی؛ یعنی جنگ، کودتا، بحران‌های اقتصادی شدید یا بی‌ثباتی سیاسی. در این شرایط، قانون اساسی ممکن است به‌صورت موقت کنار گذاشته شود. ششم، فشارهای خارجی و دخالت‌های بین‌المللی؛ گاهی بحران‌های داخلی به دلیل تحریم‌ها، مداخلات یا فشارهای قدرت‌های خارجی تشدید می‌شود.

نکته مهمی که باید در نظر داشت این است که بحران، موضوع همیشگی تأملات فلسفی و سیاسی در غرب بوده است و از روم تا به امروز گویا همیشه در وضعیت بحران به سربرده‌اند. البته این به معنای آن نیست که همیشه در بحران بوده‌اند، بلکه مقصود آن است که هر لحظه برای رسیدن به لحظه بهتر و آینده روشن‌تر وضعیت موجود نقد شده و از بحران سخن گفته شده است. برای نمونه، قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در پس‌زمینه بحران درک شده و نوشته شده است و زبان بحران هرگز در بحث‌های مربوط به سیاست آمریکا یا قانون اساسی آمریکا غایب نبوده است. اساسنامه کنفدراسیون، جنگ داخلی، رکود اقتصادی، نبرد در دو جنگ جهانی و چندین درگیری بزرگ دیگر، نمونه‌هایی از این بحران‌ها هستند. در آثاری که در این کشور نوشته می‌شود همیشه بر بحران تأکید شده است. طبق تحقیق کیت ویتینگتون در ۱۰۲۶ مقاله در مورد استیضاح بیل کلینتون و ۱۹۰۱ مقاله پیرامون انتخابات سال ۲۰۰۰، از عبارت «بحران قانون اساسی» استفاده شده است.^{۱۰} قضیه ایران-کنتر/ در سال ۱۹۸۶ یا رسوایی واترگیت، آمار بیشتری از این تعداد دارد. یک نظرسنجی نشان داده که این واژه در دهه ۱۹۳۰ بارها به کار رفته، اما بین سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۵۰ کمتر مورد استفاده قرار گرفته است.^{۱۱}

10. Keith E. Whittington, "Yet Another Constitutional Crisis?", *William & Mary Law Review*, No. 2 (2002). <https://scholarship.law.wm.edu/wmlr/vol43/iss5/6p2093>.

Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 710.

11. Stephen Griffin M. *American Constitutionalism: From Theory to Politics*, (Princeton University Press, 1996), p. 193; Tony Freyer, *The Little Rock Crisis: A Constitutional Interpretation*, (Westport, Conn.: Greenwood Press, 1984).



۲. مفاهیم هم‌مرز

بحران قانون اساسی با برخی از مفاهیم ارتباط نزدیکی دارد و گاه با هم خلط می‌شوند که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

نخست، شکست قانون اساسی^{۱۲} است؛ حالتی که در آن قانون اساسی یک کشور از کار افتاده است و دیگر نمی‌تواند چارچوب مشروع برای حکومت فراهم کند. در شکست، مشروعیت سیاسی نظام از بین می‌رود و می‌تواند ناشی از بحران، فساد مزمن یا سقوط حکومت باشد. در این حالت، کشور ممکن است نیازمند بازنویسی کامل قانون اساسی یا تغییر رژیم باشد؛ مانند سقوط قانون اساسی جمهوری وایمار در آلمان که به قدرت‌گیری هیتلر منجر شد و یا سقوط اتحاد جماهیر شوروی. شکست، فروپاشی نظم قانون اساسی است؛ از نظر زمانی بلندمدت است و شدتش بسیار است. اغلب به تغییر یا حذف قانون اساسی می‌انجامد و نتیجه فرایندهای طولانی پوسیدگی، فرسایش یا بحران اساسی است.

دوم، مفهوم عقب‌گرد یا پس‌رفت دموکراتیک^{۱۳} که فرایندی است که در آن نهادها، رویه‌ها و اصول دموکراسی به تدریج تضعیف می‌شوند؛ حتی اگر ساختار حقوقی از جمله قانون اساسی همچنان حفظ شده باشد^{۱۴}.

سوم، اقتدارگرایی با ابزار حقوقی^{۱۵} است؛ رویکردی که در آن حکومت‌های اقتدارگرا به‌ظاهر در چارچوب قانون عمل کرده، درواقع نهادها را به سود خود خنثی می‌کنند و می‌توان گفت ترکیبی از شکست قانون اساسی و پوسیدگی قانون اساسی است^{۱۶}.

12. Constitutional Failure. See for Instance: Sotirios Barber, *Constitutional Failure*, (University Press of Kansas, 2014).

13. Democratic Backsliding

رک: فردین مرادخانی، «درآمدی بر مفهوم شکست اساسی»، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، در نوبت انتشار

14. See: David Waldner & Ellen Lust. "Unwelcome Change: Coming to Terms with Democratic Backsliding". *Annual Review of Political Science* 21.1 (2018), 93-113; Nancy Bermeo "On Democratic Backsliding", *Journal of Democracy*, (2016).

15. Authoritarian Legalism

16. Kim Lane Scheppele "Autocratic Legalism", *The University of Chicago Law Review*, No. 2 (2018), p. 545.

چهارم، تسخیر دولت^{۱۷} است؛ فرایندی که در آن نهادهای حکومتی از جانب گروه‌های خاص مانند الیگارشی، حزب حاکم یا منافع خصوصی کنترل می‌شوند، درحالی که ساختار حقوقی ظاهراً حفظ شده است.^{۱۸}

پنجم، اقتدارگرایی خزنده^{۱۹} است؛ یعنی اقتدارگرایی که به تدریج، آرام و از درون ساختار حقوقی و معمولاً با ابزارهای قانونی و قضایی پیشروی می‌کند، بدون آنکه آشکارا نظم سیاسی را سرنگون کند و درنهایت به شکست منتهی شود.^{۲۰}

ششم، بحران دموکراسی^{۲۱} است. امروزه دموکراسی‌های سرتاسر جهان دچار مشکل هستند و محققان از «دموکراسی در عقب‌نشینی»^{۲۲}، «رکود دموکراتیک»^{۲۳}، «پس‌رفت دموکراتیک»^{۲۴} و «استحکام‌زدایی دموکراتیک»^{۲۵} سخن می‌گویند.^{۲۶} بحران اساسی مربوط به ناتوانی نهادهای حکومتی در کاربست یا اجرای مؤثر قانون اساسی است و ممکن است در یک نظام غیردموکراتیک هم رخ دهد، مثلاً بحران جانشینی در یک سلطنت مطلقه. بحران دموکراسی بحران در مشروعیت، عملکرد یا پایداری خود نظام دموکراتیک است و احتمال دارد ناشی از عواملی مانند بی‌اعتمادی مردم، مشارکت پایین، قطبی‌سازی شدید و نابرابری اقتصادی باشد و حتی زمانی رخ دهد که نهادهای قانون اساسی به درستی عمل می‌کنند. برای نمونه، بحران سال ۲۰۰۰ در مورد مناقشه انتخاباتی بوش و الگور بحران قانون اساسی بود، اما بحران دموکراسی نبود، چون مردم هنوز به نظام اعتماد داشتند و فرایند انتقال قدرت اجرا شد. موضوع بحران

17. State Capture

18. Joel Hellman et al. "Measuring State Capture", *World Bank Policy Paper*, (2000).

Elizabeth. David-Barrett, "State Capture and Development: a Conceptual Framework". *Journal of International Relations and Development*, (2023), p. 1.

19. Creeping Authoritarianism

20. Agnes Batory, "Hungary: Creeping Authoritarianism in the Name of Pandemic Response". In: *Populists and the Pandemic. How Populists Around the World Responded to COVID-19*. Edited by Nils Ringe & Lucio Rennó Routledge, 2022, 117.

21. Crisis of Democracy

22. Democracy in Retreat

23. Democratic Recession

24. Democratic Backsliding

25. Democratic Deconsolidation

26. Mark Graber, A. Sanford Levinson, & Mark Tushnet "Constitutional Democracy in Crisis? Introduction". In: Graber, Mark A. Sanford Levinson. Mark Tushnet. Ed. *Constitutional Democracy in Crisis?* (Oxford University Press, 2018), p. 1.

دموکراسی، کاهش مشروعیت یا کارآمدی نظام دموکراتیک است و موضوع بحران قانون اساسی، ناتوانی یا بن‌بست در اجرای قانون اساسی. حوزه بحران دموکراسی جامعه، سیاست و اعتماد عمومی است، اما بحران قانون اساسی مربوط به حقوق اساسی و نهادهای رسمی است. بحران دموکراسی تدریجی و ساختاری است، اما بحران قانون اساسی ناگهانی است.

هفتم، فرسایش قانون اساسی^{۲۷} است. فرسایش، عملی تدریجی است و طی آن، قواعد و نهادهای قانون اساسی تضعیف شده یا بی‌اثر می‌گردند، بدون آنکه به‌طور مستقیم نقض فاحش یا بحران آشکاری رخ دهد. این فرسایش گاهی از سوی نخبگان سیاسی و اغلب با حمایت اکثریت رخ می‌دهد، گاه از درون نهادهای موجود مانند محدود کردن اختیارات دادگاه‌ها و نه از بیرون نهادهای مثل کودتا یا جنگ، و گاهی با تضعیف رسانه‌ها، جامعه مدنی یا نهادهای مستقل نظارتی یا تغییر مکرر و هدفمند قوانین انتخاباتی برای تقویت قدرت رخ می‌دهد. فرسایش اساسی خطرناک‌تر از بحران اساسی است، چون بی‌صدا رخ می‌دهد و اغلب مردم متوجه آن نیستند تا زمانی که دیر شده باشد. فرسایش قانون اساسی اغلب از طریق قانون‌گذاری ظاهراً قانونی ولی ناعادلانه، برای تضعیف استقلال نهادهای نظارتی و سوءاستفاده از ابزارهای قانونی برای حذف رقبای سیاسی صورت می‌گیرد.^{۲۸}

در چند دهه اخیر که تمایل به دموکراسی در جهان افزایش یافته است، دیگر کودتا و سرنگونی حکومت‌ها کمتر رخ می‌دهد. در یک تحقیق آمده است در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۹، ۱۴۵ کودتای موفق رخ داده، ولی از سال ۱۹۸۹ تاکنون تنها ۳۶ کودتا رخ داده است.^{۲۹} آنچه این دموکراسی‌ها را تهدید می‌کند، نه سرنگونی، بلکه تخریب و فرسایش تدریجی است. برخلاف سرنگونی که نوعی گسست و انقطاع در تداوم نظام حقوقی است، فرسایش معمولاً از طریق اختیارات قانونی موجود انجام می‌شود و سه حوزه رقابت انتخاباتی، آزادی بیان و شکل و یکپارچگی نهادها به‌تدریج از بین می‌رود.^{۳۰} مجارستان از نمونه کشورهای است که در آن

27. Constitutional Erosion

28. Emilio Meyer & Peluso Neder, *Constitutional Erosion in Brazil*, (Bloomsbury Publishing, 2021).

29. Tom Ginsburg & Aziz Z Huq, *How to Save a Constitutional Democracy*, (Chicago: University of Chicago Press, 2018), p. 55.

30. Martin Loughlin, "The Contemporary Crisis of Constitutional Democracy", *Oxford J. of Legal Studies*. Vol. 39, (2019), p. 14.

فرسایش قانون اساسی رخ داده است. این کشور پس از سال ۱۹۸۹، با گذار به دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی، باید هم‌زمان دولت-ملت مستقل، جامعه مدنی، اقتصاد خصوصی و ساختار دموکراتیک ایجاد می‌کرد. این امر بدون جنجال حاصل نشد و در سال ۲۰۱۰، رأی‌دهندگان با رأی دادن به حزب راست میانه ویکتور اوربان^{۳۱} - فیدز^{۳۲} - برای تشکیل دولت، نارضایتی خود را از اصلاحات ابراز کردند. به دلیل یک ماده انتخاباتی که برای جلوگیری از تجزیه طراحی شده بود، فیدز ۵۳ درصد آرا و ۶۸ درصد کرسی‌های قانون‌گذاری را به‌دست آورد و توانست از اکثریت دو سوم خود برای اصلاح قانون اساسی استفاده کند. سپس اصلاحات قانون اساسی شکل نهادهای سیاسی در مجارستان را تغییر داد و تضمین حقوق اساسی را ناامن کرد. همچنین صلاحیت دادگاه قانون اساسی مجارستان را محدود ساخته، ترکیب آن را گسترش داد و در نتیجه استقلال یک نهاد کلیدی دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی را تضعیف نمود^{۳۳}.

هشتم، وضعیت اضطراری است. وضعیت اضطراری یا وضعیت استثنایی^{۳۴}، وضعیتی قانونی است که در آن به سبب تهدیدات فوری و جدی مانند جنگ، بلایای طبیعی، ناآرامی‌های مدنی یا همه‌گیری‌ها، قواعد، نهادها یا سازوکارهای قانون اساسی نمی‌توانند تعارض یا بن‌بست سیاسی را حل کنند. در این وضعیت به‌طور موقت اجرای برخی از حقوق اساسی شهروندان و قواعد قانون اساسی تعلیق می‌شود تا دولت بتواند با تهدید مقابله کند. حتی در میثاق حقوق مدنی سیاسی هم به دولت‌ها اجازه داده شده است در شرایط اضطراری برخی از حق‌های افراد را تعلیق کنند^{۳۵}. نکته اینجاست که این وضعیت درون خود قانون اساسی پیش‌بینی شده است، مثل ماده ۱۶ قانون اساسی فرانسه یا ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار آلمان که به رئیس‌جمهور اجازه می‌داد در شرایط اضطراری حکومت کند. این تغییرات معمولاً تحت نظارت قانون اساسی و با محدودیت‌های زمانی است و هدف آن حفظ امنیت و بازگشت به وضعیت عادی است. اقدامات دولت در مواجهه

31. Victor Orban

32. Fidesz

33. *Ibid.* p. 15; Matthijs Bogaards, "De-Democratization in Hungary: Diffusely Defective Democracy", *Democratization* 25.8 (2018), p. 1481.

34. State of Emergency / State of Exception

۳۵. داود محبی، سید علی‌اصغر رحیمی و پروین زارعی، «تعلیق حقوق بشر در وضعیت‌های اضطراری: هم‌سجی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، پژوهش حقوق تطبیقی/اسلام و غرب، ش ۱ (۱۴۰۲)، ص ۲۶۱.



با وضعیت اضطراری را به دو دسته اقدامات قانونی و فراقانونی تقسیم کرده‌اند.^{۳۶} این وضعیت اغلب در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. برای نمونه، در ایران بر اساس اصل ۷۹ قانون اساسی، دولت می‌تواند در شرایط جنگی یا در وضعیت اضطراری مشابه، با تصویب مجلس محدودیت‌های ضروری برقرار کند که البته بر کارایی آن در مدیریت شرایط اضطراری ایراداتی وارد شده است.^{۳۷} وضعیت استثنایی مفهومی تئوریک‌تر از وضعیت اضطراری بوده که اغلب از نظریه کارل اشمیت^{۳۸} الهام گرفته است و بر استثنا به عنوان تصمیمی حاکمیتی تأکید دارد. در این وضعیت حاکم تصمیم می‌گیرد که چه چیزی استثنا است و برای حفظ نظم اختیارات فراقانونی به دست می‌آورد. وضعیت استثنایی برخلاف وضعیت اضطراری ممکن است کمتر محدود به زمان و بیشتر به تصمیم سیاسی وابسته باشد و گاهی به عنوان ابزاری برای توجیه دیکتاتوری استفاده می‌شود.

بحران اساسی شباهت زیادی با وضعیت اضطراری دارد. در بحران قانون اساسی اصول حاکم قادر به حل یک مشکل یا تعارض جدی در عملکرد دولت نیست. این بحران اغلب ناشی از ابهامات قانون اساسی در موقعیت‌های خاص، نقض عمده قوانین اساسی از سوی مقامات، تعارض بین شاخه‌های دولت (مانند قوای مجریه و مقننه) یا بین دولت مرکزی و محلی و یا ناتوانی نهادها در ایفای نقش‌های خود است. بحران اساسی معمولاً ناخواسته و بدون راه حل قانونی فوری است و ممکن است برای حل آن نیاز به اصلاح قانون اساسی باشد. برای مثال، بحران اساسی در ایالات متحده در سال ۱۸۶۱-۱۸۶۰ با جدایی ایالات جنوبی رخ داد که قانون اساسی راه‌حلی مستقیم برای آن نداشت. در بحران قانون اساسی، خود نظام قانون اساسی در معرض فروپاشی یا بی‌اعتباری قرار دارد؛ مثلاً اختلاف رئیس‌جمهور و پارلمان درباره حدود اختیاراتشان به گونه‌ای که قانون اساسی راه حل روشنی ندارد و اغلب ناخواسته و بدون مکانیسم قانونی پیش‌بینی شده رخ می‌دهد و می‌تواند به فروپاشی منجر شود.

۳۶. داود محبی و حامد کرمی، «ماهیت‌شناسی الگوهای پاسخ به وضعیت‌های اضطراری با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *آفاق امنیت*، دوره ۹ ش ۳۲ (۱۳۹۵)، ص ۶۹.

۳۷. نوید شیدایی و ابراهیم موسی‌زاده، «بررسی تطبیقی مدیریت شرایط اضطراری در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و برخی کشورهای اتحادیه اروپا در مدیریت کرونا با تکیه بر نقش مجالس قانون‌گذاری»، *اندیشه‌های حقوق عمومی*، ش ۱ (۱۴۰۲)، ص ۱۵۳.

38. Carl Schmitt

هر دو مفهوم ناظر به لحظاتی هستند که در آن‌ها نظام حقوقی از توان پاسخگویی به بحران‌های سیاسی یا امنیتی باز می‌ماند، اما نمی‌توان آن دو را همسان دانست. بحران اساسی مانند یک بیماری درمان‌نشده است و وضعیت اضطراری مانند دارویی موقت برای کنترل علائم. بحران اساسی خارج از چارچوب قانونی عادی است و ممکن است نیاز به راه‌حل‌های فراقانونی داشته باشد، اما وضعیت اضطراری معمولاً در قانون اساسی پیش‌بینی می‌شود. در وضعیت اضطراری نظم حقوقی هنوز برقرار است، قانون اساسی خود، ابزار استثنا را تعریف کرده و هدف آن بازگشت به حالت عادی است و نه تخریب نظم، ولی در بحران قانون اساسی، خود قانون اساسی دچار تزلزل مشروعیت یا کارکرد می‌شود؛ راه‌حل حقوقی برای حل تعارض وجود ندارد و ممکن است به تغییر رژیم یا فروپاشی نهادها منجر شود.

می‌توان رابطه‌ای بین این دو مفهوم برقرار کرد و گفت وضعیت اضطراری، چارچوب حقوقی مقابله با یک بحران اساسی بسیار حاد و خطرناک است. این نظر با این ایراد روبه‌رو است که بحران قانون اساسی معمولاً راهکار قانونی مشخصی ندارد. همچنین می‌توان گفت وضعیت اضطراری اگر بدون مبنای قانونی یا خارج از حدود قانون اساسی اعلام شود و به‌صورت دائم و غیرمحدود ادامه یابد یا برای اهداف سیاسی مورد سوءاستفاده قرار گیرد، می‌تواند از مصادیق بحران قانون اساسی باشد. مثلاً استفاده مکرر هیتلر از وضعیت اضطراری ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار در عمل قانون اساسی را از درون نابود کرد و به بحران قانون اساسی انجامید. در نظر دیگری می‌توان گفت وضعیت اضطراری یک ابزار قانونی برای مدیریت بحران‌هاست و می‌تواند در پاسخ به یک بحران اساسی اعلام شود، اما خود بخشی از بحران اساسی نیست. اگر وضعیت اضطراری نتواند بحران را حل کند یا به‌درستی مدیریت نشود، ممکن است به بحران اساسی تبدیل شود؛ مانند تمدید نامحدود وضعیت اضطراری در رژیم‌های اقتدارگرا.

۳. انواع بحران قانون اساسی

برخی مسائل در هر کشوری رخ می‌دهد و ممکن است جنجال‌های زیادی ایجاد کند، اما نمی‌توان آن‌ها را بحران اساسی نامید. برای نمونه، گاهی ممکن است نیروهای سیاسی برداشت متفاوتی از قانون اساسی داشته باشند و گاهی نیز بسیاری از اختلافات، درنهایت در دادگاه یا از طریق سیاست حل‌وفصل می‌شوند، این‌ها را نمی‌توان بحران اساسی نامید. گاهی اوقات بازیگران



سیاسی از قراردادهای سیاسی که قوانین ناگفته بازی جوانمردانه در سیاست تلقی می‌شوند، سرپیچی می‌کنند و عمداً هنجارهای قدیمی را زیر پا می‌گذارند تا هنجارهای جدید ایجاد کنند و امتیاز سیاسی به‌دست آورند. این اغلب باعث خشم و منجر به انتقام‌جویی در سیاست می‌شود. امتناع سنای امریکا تحت کنترل جمهوری خواهان از برگزاری جلسه استماع فردی که از سوی اوباما در آخرین سال ریاستش به دیوان عالی معرفی شد، یک نمونه از این موارد است.^{۳۹}

لویسنون و بالکین بحران‌های قانون اساسی را به سه نوع تقسیم می‌کنند. بحران نوع اول زمانی رخ می‌دهد که رهبران سیاسی معتقدند شرایط اضطراری مستلزم نقض عمومی قانون اساسی است. بحران نوع دوم موقعیت‌هایی هستند که در آنها وفاداری به اشکال قانون اساسی منجر به ویرانی یا فاجعه می‌شود. بحران نوع سوم شامل موقعیت‌هایی است که در آنها اختلاف‌نظرهای علنی در مورد قانون اساسی، بازیگران سیاسی را به سمت اشکال غیرمعمول اعتراض فراتر از اختلافات حقوقی صرف و اعتراضات سیاسی سوق می‌دهد؛ مردم به خیابان‌ها می‌آیند، ارتش‌ها بسیج می‌شوند و برای غلبه بر آن، از نیروی بی‌رحمانه استفاده یا تهدید می‌شود. اگر هدف اصلی قوانین اساسی، ممکن ساختن سیاست باشد، بحران‌های قانون اساسی لحظاتی را نشان می‌دهند که قوانین اساسی در معرض شکست در این وظیفه قرار می‌گیرند.^{۴۰}

بحران نوع یک اعلام وضعیت استثنایی است و زمانی به وجود می‌آید که رهبران سیاسی بر این باورند که شرایط ضروری مستلزم نقض قانون اساسی است. سیاستمداران یا مقامات نظامی به شکل علنی اعلام می‌کنند که از قانون اساسی تبعیت نمی‌کنند. قانون اساسی نمی‌تواند کاری را که برای انجام آن طراحی شده است انجام دهد. این نوع بحران، شاید ساده‌ترین بحران‌ها باشند. رهبران سیاسی علناً ادعای حق تعلیق برخی از بخش‌های قانون اساسی را دارند تا نظم اجتماعی کلی را حفظ کرده، با مقتضیات زمانه کنار بیایند. آنها قدرت‌های فراقانونی را توجیه می‌کنند، زیرا شرایط ایجاب می‌کند به چالش زمانه برخیزند. در بحران نوع اول، بازیگران به مشکلات جدی اشاره می‌کنند و برای حل آن‌ها اراده سیاسی دارند، اما معتقدند که برای تحقق

39. Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot" In: Graber .Mark A.Sanford Levinson. Mark Tushnet. ed(2018) *Constitutional Democracy in Crisis?* (Oxford University Press, 2018), p. 15.

مارک تاشنت این وضعیت را هاردبال اساسی (Constitutional Hardball) نامیده است.

Mark Tushnet, "Constitutional Hardball", *John Marshall Law Review*, Vol. 37, (2004), p. 523.

40. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 714.

اهداف خود در چارچوب قانون اساسی قدرت قانونی محدودی دارند. از این رو، آنها خودآگاهانه از اختیارات خود فراتر می‌روند.^{۴۱} مقامات سیاسی و مهم‌تر از همه، رئیس‌جمهور و رهبران نظامی، اعلام می‌کنند اوضاع آن‌قدر بد شده و کشور آن‌قدر از مسیر منحرف شده است که دیگر نمی‌توانند در محدوده قانون اساسی باقی بمانند.^{۴۲} آنها مدعی می‌شوند باید کشور را نجات داد و برای مقابله با دشمنان داخلی یا خارجی باید موقتاً از پیروی از قانون اساسی دست برداشت.

بحران نوع دوم، وفاداری بیش‌ازحد به یک قانون اساسی ناموفق است. گاه وفاداری منجر به تباهی یا فاجعه می‌شود. قانون اساسی ممکن است شکست بخورد، زیرا بازیگران سیاسی را از جلوگیری از یک فاجعه در حال وقوع باز می‌دارد. برای مثال، قانون اساسی ممکن است از رهبران بخواهد کاری را انجام دهند- یا انجام ندهند- به گونه‌ای که مستقیماً به فاجعه منجر شود. یا مردم ممکن است باور داشته باشند که قانون اساسی رویداد خاصی را پیش‌بینی نکرده است، به طوری که همه فلج شوند و فاجعه رخ دهد. در اینجا همه با هم، مانند دسته‌ای از موش‌های صحرایی، از صخره سقوط می‌کنند.^{۴۳} بحران‌های نوع اول معمولاً به راحتی قابل تشخیص هستند، زیرا تصمیم‌گیرندگان با جسارت اذعان می‌کنند که برای خیر عمومی از محدودیت‌های قانون اساسی فراتر می‌روند. بحران نوع دوم وضعیت متضادی را نشان می‌دهد و آن زمانی رخ می‌دهد که همه بازیگران مربوطه به وظایف و نقش‌های پذیرفته‌شده قانون اساسی خود عمل می‌کنند، اما پیروی از برداشت‌های پذیرفته‌شده از قانون اساسی نمی‌تواند بحران سیاسی موجود را حل کند و به فاجعه منجر می‌شود. گویا در اینجا قانون اساسی واقعاً یک پیمان خودکشی است. اگر بحران نوع اول شامل بازیگرانی است که علناً از وفاداری به قانون اساسی فاصله می‌گیرند، بحران نوع دوم از وفاداری بیش‌ازحد ناشی می‌شود؛ جایی که بازیگران سیاسی به آنچه وظایف قانون اساسی خود می‌دانند پایبند هستند؛ حتی اگر آسمان‌ها به زمین بیایند و سقوط کنند.^{۴۴} بحران نوع دوم بسیار اندک رخ می‌دهد، زیرا وقتی مردم خود را در مخمصه می‌بینند قانون اساسی را برای خروج از مخمصه بازتفسیر می‌کنند؛ یعنی این مشکل به اختلافی در مورد تفسیر

41. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 720.

42. Jack Balkin, *The Cycles of Constitutional Time*. *op cit.* p. 38.

43. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 39.

44. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 728.

قانون اساسی تبدیل می‌شود که می‌تواند در چارچوب نظام قانون اساسی حل شود.^{۴۵}

بحران نوع سوم، شامل موقعیتهایی می‌شود که در آن اختلاف‌نظرهای آشکار در مورد قانون اساسی، بازیگران سیاسی را به درگیر شدن در اشکال اعتراض غیرعادی سوق می‌دهد. اختلاف آنها آن قدر شدید است که خود را به آرای قانون‌گذاری و دعاوی حقوقی یا به یادداشت‌ها، توییت‌ها، کنفرانس‌های مطبوعاتی و اعتراضات محدود نمی‌کنند. آنان به خیابان‌ها می‌آیند، شورش می‌کنند، دست به خشونت دست می‌زنند و یا درگیر جنگ داخلی می‌شوند. در بحران نوع سوم، بازیگران مربوطه همگی وفاداری به قانون اساسی را اعلام می‌کنند، اما در مورد آنچه قانون اساسی ملزم می‌کند و اینکه چه کسی درجه مناسبی از قدرت را در اختیار دارد، اختلاف نظر دارند. هر طرف ممکن است ادعا کند که مخالفانش قانون اساسی را نقض می‌کنند یا به اشتباه از اقدامات قانونی تحت آن جلوگیری می‌کنند؛ یعنی در بحران نوع سوم، هر طرف ممکن است دیگری را به دامن زدن به بحران نوع اول متهم کند و هم‌زمان اقدامات خود را بی‌عیب و نقص بداند. بحران، زمانی پایان می‌یابد که یک طرف عقب‌نشینی کند. برخی اختلافات موجب بحران نمی‌شوند. وقتی فرانکلین روزولت هشت قاضی را به دیوان عالی کشور منصوب کرد، به معنای عملی قانون اساسی را تغییر داد، اما بحرانی ایجاد نکرد. شکست قبلی طرح جنجالی روزولت برای افزایش تعداد قضات در دادگاه نیز بحرانی به‌وجود نیاورد. وی به‌سادگی شکست خود را پذیرفت و بدون تأیید کنگره، برای نصب قضات اضافی تلاش نکرد. چیزی که بحران نوع سوم را از اختلافات عادی در مورد قانون اساسی متمایز می‌کند، ابزارهایی است که طرفین مایل به استفاده برای غلبه بر آن هستند. قانون اساسی به‌گونه‌ای طراحی شده است که اختلافات سیاسی را در محدوده سیاست عادی نگه دارد. در بحران‌های نوع سوم، قانون اساسی در این وظیفه شکست می‌خورد و یک یا چند حزب در تلاش برای پیروزی، از مرزهای عادی سیاست خارج می‌شوند.^{۴۶} بحران قانون اساسی به معنای رسیدن به نقطه‌ای است که قانون اساسی در شرف شکست است، یا از قبل در انجام وظیفه اصلی خود- یعنی ممکن ساختن سیاست - شکست خورده است. بالکین معتقد است تعداد کمی بحران واقعی وجود داشته است که در آنها قانون اساسی در آستانه شکست بوده است و قانون اساسی امریکا تنها یک بار به‌عنوان یک سیستم

45. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 729.

46. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 737.

سیاسی از هم پاشیده است و آن جنگ داخلی بود که اوضاع به خشونت و شورش تبدیل شد.^{۴۷}

این سه بحران می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند. اگر باورها یا اراده‌های سیاسی آنها تغییر کند یا دیگران با دیدگاه‌ها و نگرش‌های متفاوت جایگزین شوند، ماهیت بحران قانون اساسی می‌تواند تغییر یابد.^{۴۸} در بحران نوع دوم مجموعه بازیگران سیاسی مرتبط ممکن است تغییر کنند و بازیگران جدیدی ظاهر شوند که با اجماع قبلی مخالف باشند و ادعا کنند که دارای اختیارات قانون اساسی هستند یا دیگران فاقد آن هستند. بسیاری از بحران‌های نوع دوم ممکن است به‌سادگی با گذشت زمان حل شوند. رؤسای جمهور در نهایت باید سمت خود را ترک کنند و اگر صدمات جبران‌ناپذیر زیادی وارد نکرده باشند، رئیس‌جمهور جدید و کنگره جدید آنچه را که شکسته است ترمیم می‌کنند.^{۴۹}

کیت وینتیگتون^{۵۰} هم کوشش کرده است که از انواع بحران‌های اساسی نوعی تقسیم‌بندی ارائه دهد. به نظر وی نباید هر کشمکش سیاسی را بحران تلقی کرد. بحران قانون اساسی زمانی رخ می‌دهد که چارچوب حقوقی دیگر نتواند به شیوه‌ای پذیرفتنی و منسجم نظام سیاسی را راهبری کند یا نهادها به آن عمل نمی‌کنند. تمرکز اصلی وینتیگتون تبیین مفهومی دقیق بحران قانون اساسی، تفکیک بین بحران‌های واقعی و بحران‌های خیالی است. بحران‌های سیاسی لزوماً قانون اساسی را درگیر نمی‌کنند و الزاماً پیامدهای چشمگیری برای نظام سیاسی یا جامعه به‌طور کلی ندارند. برخی از شکست‌ها در سازوکار قانون اساسی ممکن است برای زندگی روزمره و اکثر مقامات دولتی اهمیت کمی داشته باشند یا اصلاً اهمیتی نداشته باشند. وینتیگتون از دو نوع بحران سخن می‌گوید: بحران‌های عملیاتی یا عملکردی^{۵۱} و بحران‌های وفاداری^{۵۲}. شدیدترین بحران‌ها شامل مشکلاتی از هر دو نوع می‌شوند.^{۵۳}

بحران‌های عملیاتی یا عملکردی زمانی ایجاد می‌شوند که اختلافات سیاسی مهم را نتوان در چارچوب قانون اساسی موجود حل کرد. یک دولت کارآمد برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی و حل

47. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, *Op cit.* p. 39.

48. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 746.

49. Sanford Levinson & Jack M. Balkin, *op cit.* p. 748

50. Keith E. Whittington

51. Operational Crises

52. Crises of Fidelity

53. Keith E. Whittington, *op cit.* p. 2100.

اختلافات سیاسی، رویه‌هایی را شناسایی می‌کند؛ در غیر این صورت، اصلاً نیازی به سیاست نخواهد بود.^{۵۴} بحران‌های عملیاتی دو نوع هستند: رسمی یا عملی. بحران عملیاتی رسمی زمانی ایجاد می‌شود که پیروی از رویه‌های صحیح قانون اساسی به چندین نتیجه متضاد منجر شود. در این شرایط، قانون اساسی به جای نظم، بی‌نظمی ایجاد می‌کند. بحران عملیاتی عملی زمانی رخ می‌دهد که دولت توانایی ارائه تصمیمات سیاسی یا انجام اقدامات سیاسی مؤثری که در یک لحظه معین به طور گسترده ضروری تلقی می‌شوند، نداشته باشد.^{۵۵}

بحران‌های وفاداری به قانون اساسی زمانی ایجاد می‌شوند که بازیگران مهم سیاسی تهدید می‌کنند که دیگر حاضر به رعایت ترتیبات موجود قانون اساسی نیستند. اثربخشی قانون اساسی به تمایل بازیگران سیاسی به پایبندی به اصول و رویه‌های قانون اساسی بستگی دارد. ضمانت‌های اجرای نقض الزامات قانون اساسی در نهایت باید از درون سیستم سیاسی ناشی شود. روش‌های متنوعی برای معتبر ساختن چنین تعهدات قانون اساسی وجود دارد، مانند اعطای مسئولیت اجرای مفاد قانون اساسی به یک دادگاه، اما معضل اصلی، ماهیت خوداجرایی قوانین اساسی است. این خطر دائمی وجود دارد که بازیگران سیاسی بالقوه، از جمله قضات یا شهروندان، به قانون اساسی مفروض وفادار نمانند.^{۵۶}

جک بالکین در کتاب مهم خود، *چرخه‌های زمان قانون اساسی*، تقسیم‌بندی دیگری ارائه می‌دهد و از سه چرخه نام می‌برد: چرخه ظهور و سقوط رژیم‌های سیاسی در یک کشور^{۵۷}، چرخه قطب‌بندی^{۵۸} و چرخه پوسیدگی و نوسازی قانون اساسی^{۵۹}. بالکین در ابتدا اذعان می‌کند که هدف من این نیست که به مردم بگویم دموکراسی بدون هیچ تلاشی از جانب آنها از خود مراقبت خواهد کرد، بلکه این است که کمی امید به افرادی بدهم که هرروز اخبار را می‌خوانند و می‌ترسند که اوضاع فقط بدتر شود. اگر مردم نتیجه بگیرند که زوال کشورشان اجتناب‌ناپذیر است، ممکن است ناخواسته به تحقق این سرنوشت کمک کنند؛ اما اگر چرخه‌های زمان را درک

54. Keith E. Whittington, *op cit.* p. 2101.

55. Keith E. Whittington, *op cit.* p. 2102.

56. Keith E. Whittington, *op cit.* p. 2110.

57. The Cycle of Regimes

58. The Cycle of Polarization.

59. The Cycle of Constitutional Rot and Renewal.

کنند، ممکن است به این باور برسند که دموکراسی آنها می‌تواند نجات یابد و سهم خود را برای تحقق آن هدف ارزشمند انجام دهند.^{۶۰}

چرخه اول، گاه مشکلات سیاسی فعلی ناشی از این واقعیت است که ما در روزهای پایانی یک رژیم سیاسی در حال فروپاشی و زوال هستیم و هنوز هیچ رژیم جدیدی جای آن را نگرفته است. این یک گذار دشوار و عذاب‌آور است. به باور او در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ و سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰ در آمریکا یکی از این گذارها رخ داد. این گذار از سال‌های پایانی رژیم نیودیل و حقوق مدنی، به رژیمی رسید که از سوی رونالد ریگان آغاز شد. قطب‌بندی از دهه ۱۹۶۰ به آرامی در حال رشد بود، اما در دوران رژیم ریگان اوج گرفت. یکی از ویژگی‌های بارز رژیم ریگان، توسعه احزاب سیاسی با قطب‌بندی قوی و گسترش درگیری است. قطبی شدن به این معنی است که دو حزب در مورد مسائل خاص به شدت اختلاف نظر دارند، اما ممکن است هنوز در مورد برخی موارد توافق داشته باشند. گسترش درگیری به این معنی است که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان هم‌زمان در ابعاد مختلف سیاست و مسائل سیاسی متعدد، حتی مسائلی که ظاهراً ارتباط کمی با یکدیگر دارند، قطبی شده‌اند.^{۶۱} در هر رژیم، یکی از احزاب تمایل دارد که از نظر عملی و ایدئولوژیک بر سیاست تسلط داشته باشد و آرمان‌ها و منافع حزب غالب، دستور کار اساسی سیاست را در طول رژیم تشکیل می‌دهد. در رژیم ریگانی محافظه‌کاری آمریکایی و ایدئولوژی نئولیبرال، دستور کارهای اساسی سیاست را تعیین کرده‌اند. این دوران، دوران مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی، کاهش مالیات، اتحادیه‌های کارگری ضعیف، افزایش نابرابری اقتصادی و کاهش هزینه‌های نژادی است. رژیم قبلی که از حدود سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۸۰ ادامه داشت و دموکرات‌ها حزب مسلط بودند، دوران افزایش مقررات دولتی، مالیات‌های بالاتر، ایجاد برنامه‌های بیمه اجتماعی عمده، حمایت از کارگران سازمان‌یافته و انقلاب‌های حقوق مدنی و آزادی‌های مدنی بود.^{۶۲}

چرخه دوم، قطب‌بندی و قطب‌زدایی است. به اعتقاد بالکین، ترامپ نشانه‌ای از زوال رژیم ریگان است که در چرخه دوم قابل فهم است. سیاست آمریکا چرخه بسیار طولانی قطب‌بندی و

60. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit p. 6.

61. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit p. 12.

62. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit. p. 13.



نیز قطبی شدن میان احزاب سیاسی را به‌نمایش گذاشته است. تا اواخر قرن نوزدهم، جمهوری‌خواهان به رأی‌دهندگان یادآوری می‌کردند که دموکرات‌ها حزب جدایی‌طلبی و طرف‌دار برده‌داری هستند و نمی‌توان به آنها برای حکومت اعتماد کرد. در دهه اول قرن بیستم، قطبی شدن رو به کاهش رفت و به‌سرعت در دوران نیو دیل افول کرد. رژیم نیو دیل - حقوق مدنی، سیاستی عمدتاً غیرقطبی را به‌نمایش گذارد. در این دوره، عملاً سه حزب مختلف وجود داشت: دموکرات‌های شمالی، دموکرات‌های جنوبی و جمهوری‌خواهان. این سه ائتلاف بزرگ، منافع مشترکی داشتند که طیف گسترده‌ای از راه‌حل‌های قانونی را ممکن می‌ساخت.^{۶۳} قطب‌بندی در طول دهه ۱۹۹۰ به پروژه حزب جمهوری‌خواه تبدیل شد. جنبش محافظه‌کاران نهادهای متقابلی را برای ترویج ایده‌های محافظه‌کارانه ایجاد کرد و رسانه‌های محافظه‌کار به تبدیل قطب‌بندی سیاسی به یک استراتژی سیاسی قابل اجرا کمک کردند. در نتیجه قطب‌بندی، دموکرات‌ها کمی به چپ متمایل شدند تا حدی به این دلیل که دموکرات‌های محافظه‌کار جنوبی به تدریج حزب را ترک کردند؛ درحالی‌که پایگاه جمهوری‌خواهان به سمت راست متمایل گردید. افزایش قطب‌بندی، سیستم سیاست‌سازش را که مشخصه دوران نیو دیل - حقوق مدنی بود، از بین برد. دموکرات‌های محافظه‌کار و جمهوری‌خواهان لیبرال تقریباً از بین رفتند. انتخابات مناقشه‌برانگیز سال ۲۰۰۰ باعث شد که دولت بوش تلاش کند تا حصارهای سیاسی را ترمیم نماید و برای کاهش نیروهای قطبی‌ساز تلاش کند. بوش کوشش کرده بود تا خود را به عنوان یک متحدکننده - و نه یک تفرقه‌انداز - به‌تصویر بکشد. پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرصت دیگری برای اتحاد به‌وجود آمد، اما نیروهای قطبی‌ساز برای سیاستمدارانی که به‌دنبال دستاوردهای انتخاباتی کوتاه‌مدت بودند، بسیار قوی و وسوسه‌انگیز بود.^{۶۴}

چرخه سوم، پوسیدگی قانون اساسی و تجدید و نوسازی است. جمهوری‌ها نهادهای ظریفی هستند که اغلب در معرض زوال قرار دارند و مردم و نخبگان حاکم اغلب از هدف خیرخواهانه خود منحرف می‌شوند. وقتی یک جمهوری زوال می‌یابد، ارتباط خود را با پیگیری مشترک خیر عمومی از دست می‌دهد و کشور به یک الیگارشی یا استبداد تبدیل می‌شود. ایالات متحده به‌طور فزاینده‌ای هم کمتر دموکراتیک و هم کمتر جمهوری‌خواه شده است؛ کمتر دموکراتیک یعنی

63. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit. p. 30.

64. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit p. 31.

به‌طور فزاینده‌ای به افکار عمومی و اراده عمومی بی‌توجه است و کمتر جمهوری‌خواه، یعنی نمایندگان به‌طور فزاینده‌ای کمتر به خیر عمومی متعهدند و بیشتر به دنبال راضی کردن یا تطمیع مجموعه نسبتاً کوچکی از افراد و گروه‌های قدرتمند یا استفاده از دولت برای منافع خودشان هستند.^{۶۵}

این سه چرخه با هم هماهنگ نیستند؛ آنها در مسیرهای متغیری با سرعت‌های مختلف حرکت می‌کنند و همیشه هم‌پوشانی ندارند، اما در لحظه نادری که این سه چرخه در مسیرهای جداگانه خود هم‌گرا می‌شوند، یک گسل بزرگ باز می‌شود.^{۶۶}

بالکین توضیح می‌دهد که در امریکا حداقل شش چرخه رژیم و سه چرخه پوسیدگی قانون اساسی و یک چرخه قطبی‌شدن، وجود داشته است.^{۶۷} هیچ کشوری نمی‌تواند این تعداد چرخه را تحت یک قانون اساسی واحد تجربه کند، مگر اینکه قانون اساسی آن مدت زیادی دوام بیاورد، اما قوانین اساسی به‌ندرت عمر طولانی دارند و همه این چرخه‌ها را ندارند.^{۶۸} در فرانسه، فروپاشی رژیم برتری پارلمانی و نوشتن قانون اساسی ۱۹۵۸ آغازگر رژیم جدیدی از برتری قوه مجریه بود. بازیگران سیاسی فکر می‌کردند که لازم است پایه‌های نظم جدید را در یک قانون اساسی جدید رسمی کنند. آنها می‌توانستند برتری پارلمانی را با چارچوب جدید دولت ریاستی با استفاده از رویه‌های اصلاح قانون اساسی لغو نمایند، اما تصمیم گرفتند با جایگزینی کامل قانون اساسی قدیمی و ایجاد یک شروع جدید با یک توافق جدید در قانون اساسی، از رژیم قبلی جدا شوند.^{۶۹} بالکین، تعدادی از ابزارهای ساختاری قانون اساسی را که برای مبارزه با پوسیدگی قانون اساسی وجود دارند، از جمله فدرالیسم، تفکیک قوای ملی، کنترل و توازن، انتخابات دوره‌ای، دوره‌های زمانی ثابت و قضات مستقل، شناسایی می‌کند.^{۷۰} به گفته وی، این ابزارهای قانون اساسی به‌منزله بیمه‌نامه‌ای برای جمهوری‌ها^{۷۱} هستند.

65. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit. p. 44.

66. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit. p. 10 .

67. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time*, op cit p. 15.

68. Richard Albert, "A Theory of American Constitutional Time", *Boston University Law Review*, Vol. 101, (2021), p. 1811.

69. *Ibid.* p. 1811.

70. Jack Balkin, *The Cycles of Constitutional Time*. op cit. p. 48.

71. Republican Insurance, op cit. p. 47.

۴. پوسیدگی و بحران اساسی

چنان که دیدیم پوسیدگی قانون اساسی در کنار بحران قانون اساسی مطرح می‌شود. پوسیدگی قانون اساسی^{۷۲} مفهومی بسیار مهم است که با بحران اساسی هم‌پوشانی‌هایی دارد و نظریه‌پردازان بحران اساسی به این مفهوم توجه ویژه‌ای نشان داده‌اند. پوسیدگی قانون اساسی به شکست‌های دموکراسی - یعنی پاسخگویی به افکار عمومی و اراده عمومی - و شکست‌های جمهوری‌خواهی - یعنی فداکاری مقامات دولتی برای خیر عمومی - مرتبط است. وقتی کارمندان دولت تنها به دنبال ثروت خود باشند یا به خدمت به منافع تعداد کمی از افراد قدرتمند منحرف شوند، دموکراسی و جمهوری‌خواهی زوال می‌یابد و پوسیدگی قانون رخ می‌دهد. وقتی مقامات دولتی نه به اراده عمومی پاسخگو هستند و نه به خیر عمومی، و در عوض به منافع گروه کوچکی از افراد قدرتمند و ثروتمند خدمت کنند، حکومت اقلیت پدید می‌آید. پوسیدگی قانون اساسی به دوره‌ای از پس‌رفت در هنجارها و نهادهای دموکراتیک و جمهوری‌خواه، پس از یک دوره دموکراتیزاسیون فزاینده یا حداقل ثبات نسبی اشاره دارد. برای مثال، ایالات متحده در دوران قبل از جنگ داخلی به سمت حق رأی عمومی مردان سفیدپوست پیش رفت، اما زنان عقب ماندند، بومیان امریکا قتل عام یا سلب مالکیت شدند و سیاه‌پوستان در بردگی نگاه‌داشته شدند. تولد جدید آزادی در دوران بازسازی هنوز حقوق مدنی اولیه و حق رأی زنان را انکار می‌کرد و از رفتار با بومیان امریکا و کارگران چینی چیزی نمی‌گفت. پوسیدگی قانون اساسی به معنای از دست دادن تدریجی دموکراسی و جمهوری‌خواهی و زوال نسبی یک سیستم ناقص است و نابودی تدریجی هنجارهای سیاسی مدارا و رقابت سیاسی منصفانه که باعث می‌شود افرادی که با یکدیگر اختلاف نظر دارند، به‌طور مشترک به دنبال خیر عمومی باشند. در جمهوری‌ها طرف‌های رقیب، یکدیگر را نه به‌عنوان دشمنان سرسختی که باید حذف شوند، بلکه به‌عنوان شهروندانی می‌بینند که علی‌رغم تفاوت‌ها، همگی هدف بزرگ‌تر خدمت به مردم را دنبال می‌کنند.^{۷۳}

پوسیدگی، فرایند تدریجی است که طی آن نهادها و فرهنگ سیاسی یک کشور، به‌ظاهر بر اساس قانون اساسی عمل می‌کنند، اما درواقع محتوای دموکراتیک و مشروعیت آن فرسوده شده

72. Constitutional Rot

73. Jack Balkin, *The Cycles of Constitutional Time*, op cit. p. 45.

است. پوسیدگی، تدریجی و مزمن است، نه فوری یا ناگهانی. قانون اساسی به ظاهر وجود دارد، اما روح آن تخریب شده است و معمولاً نتیجه فساد سیاسی، قطبی سازی، نابرابری یا سستی نهادهای نظارتی است؛ مانند حکومت‌های دموکراتیکی که به تدریج به سمت اقتدارگرایی می‌روند. پوسیدگی در حقیقت فرسایش تدریجی مشروعیت و کارایی قانون اساسی است؛ از نظر زمانی بلندمدت است و در اثر انباشت طولانی مدت فساد، بی‌اعتمادی عمومی و تخریب ارزش‌های بنیادین پدید می‌آید. پوسیدگی تدریجی‌تر از بحران اساسی و عمیق‌تر از فرسایش اساسی است و گاهی زمینه‌ساز بحران یا شکست قانون اساسی می‌شود و زنگ خطری است برای انحراف سیستم. بحران قانون اساسی ممکن است برای هر قانون اساسی اتفاق بیفتد، اما پوسیدگی قانون اساسی یک بیماری خاص در قوانین اساسی دموکراسی‌های مبتنی بر نمایندگی است. بحران قانون اساسی در دوره‌های نسبتاً کوتاهی رخ می‌دهد، اما پوسیدگی قانون اساسی تخریب هنجارهای قانون اساسی است که ممکن است در مدت زمان طولانی عمل کند.^{۷۴}

چهار عامل ممکن است پوسیدگی قانون اساسی را تسریع بخشد. بالکین آنها را چهار سوارکار پوسیدگی اساسی^{۷۵} می‌نامد.^{۷۶}

اولین آن، قطب‌بندی سیاسی است. مورد دوم، افزایش نابرابری اقتصادی است. سوم، ازدست دادن اعتماد شهروندان به دولت، ازدست دادن اعتماد بین سیاستمداران احزاب مختلف و ازدست دادن اعتماد بین شهروندانی است که به طور فزاینده‌ای از یکدیگر بیگانه می‌شوند. تبلیغات و استراتژی‌های قطب‌بندی سیاسی می‌تواند ازدست دادن اعتماد را تشدید کند. چهارم، فجایع سیاسی^{۷۷} است؛ مانند جنگ ویتنام، جنگ عراق و بحران مالی ۲۰۰۸ در آمریکا.^{۷۸} فاجعه‌های سیاسی، شکست‌های جدی در تصمیم‌گیری از سوی نمایندگان مردم است که باعث می‌شود مردم اعتماد خود را به دولت از دست بدهند و احساس کنند رهبران آنها بی‌کفایت و غیرقابل اعتمادند و نماینده آنها نیستند. مردم احساس می‌کنند که از جانب رهبران‌شان رها شده‌اند؛ رهبرانی که فقط به خودشان اهمیت می‌دهند و نه به مردمی که نمایندگی می‌کنند.

74. Jack Balkin, "Constitutional Crisis and Constitutional Rot", *op cit.* p. 16.

75. Four Horsemen of Constitutional Rot

76. Jack M. Balkin, *Constitutional Rot*, in *Can It Happen Here?: Authoritarianism in America* 19 (Cass R. Sunstein ed., 2018), p. 22.

77. Policy Disasters

78. Jack Balkin. *The Cycles of Constitutional Time.* *op cit.* p. 49.

این چهار سوارکار به طور متقابل یکدیگر را تقویت می کنند. افزایش نابرابری اقتصادی، قطبی شدن را تشدید و قبیله گرایی را تشویق، و انرژی ها را به سمت درگیری های نمادین منحرف می کند. این امر باعث می شود سیاستمدارانی که از سوی اهداکنندگان ثروتمند حمایت می شوند، راحت تر بتوانند سیاست هایی را که نابرابری اقتصادی را تشدید می کند، پنهان کنند. افزایش نابرابری و قطبی شدن، به نوبه خود باعث ازدست رفتن اعتماد می شود. مردم دیگر به دولت اعتماد ندارند، زیرا احساس می کنند که از منافع آنها محافظت نمی کند و به دلیل افزایش قطبی شدن، اعتماد خود را به همشهریان خود که معتقدند احمق، مغرض یا در پی نابودی کشور هستند، ازدست می دهند. بی اعتمادی به دولت و افزایش قبیله گرایی، دست کاری سیاست و نفوذ در مقامات دولتی در پشت صحنه را برای اهداکنندگان ثروتمند آسان تر می کند و گرایش ها به سمت الیگارش می دهد. قطبی شدن و الیگارش، دولتی را ایجاد می کند که به طور فزاینده ای در برابر شهروندان پاسخگو نیست و این امر بی اعتمادی و اتهام متقابل بیشتری را ایجاد می کند. قطبی شدن و دولت غیرپاسخگو تصمیم گیرندگان را از انتقادات لازم مصون می دارد که این امر احتمال وقوع فجایع سیاسی را افزایش می دهد.^{۷۹}

پوسیدگی قانون اساسی دو خطر جدی برای سیاست دموکراتیک ایجاد می کند. اول، بازیگران سیاسی با شیطان جلوه دادن مخالفان خود و تلاش برای سرکوب مخالفان، در معرض خطر افزایش چرخه های انتقام مخالفان خود قرار می گیرند. این ممکن است به بن بست سیستم سیاسی منجر شود و می تواند باعث ازدست دادن اعتماد به دولت و دوقطبی شدن شود و پوسیدگی قانون اساسی را تسریع کند. دوم، باعث تضعیف یا از بین بردن هنجارهای بازی جوانمردانه سیاسی شود و به سوی سیاست های استبدادی یا خودکامه نزول تدریجی داشته باشد. این دو خطر - بن بست و سقوط به سمت خودکامگی - به هم مرتبط هستند. نظامی که چنان به بن بست رسیده که سیاست بیهوده به نظر می رسد، ممکن است به انتخاب عوام فریب ها و سیاستمدارانی با تفکرات اقتدارگرا منجر شود که هنجارهای دموکراتیک را تضعیف کرده، یک ملت را به سمت خودکامگی سوق دهد.^{۸۰}

79. *Ibid.* p. 50; Jack M. Balkin, *Constitutional Rot*, *op cit.* p. 27.

80. Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot", *op cit.* p. 20.

بحران قانون اساسی و پوسیدگی قانون اساسی دو پدیده یکسان نیستند. مسئله بحران قانون اساسی به این موضوع مربوط می‌شود که آیا نظام قانون اساسی می‌تواند کارکرد اصلی خود را برای امکان‌پذیر ساختن سیاست انجام دهد. بحران قانون اساسی می‌تواند در انواع نظام‌ها رخ دهد، ولی پوسیدگی قانون اساسی، یکی از ویژگی‌های دموکراسی‌ها و جمهوری‌های مشروطه است. ایده بحران به لحظه‌ای مهم در زمان اشاره دارد که در آن نظام قانون اساسی در مواجهه با یک چالش، تضعیف یا بازسازی می‌شود؛ ولی پوسیدگی قانون اساسی یک فرایند طولانی و کند است.^{۸۱} این دو پدیده علی‌رغم یکسان نبودن، با هم مرتبط هستند. ادامه پوسیدگی قانون اساسی در یک سیستم دموکراتیک ممکن است منادی بحران قانون اساسی در سال‌های بعد باشد. پوسیدگی قانون اساسی ممکن است به سادگی منجر به یک سیستم حکومتی کمتر عادلانه و کمتر دموکراتیک شود. این زمانی اتفاق می‌افتد که یک دموکراسی عملاً به یک الیگارش‌ی تبدیل می‌شود یا سیستم سیاسی به سمت خودکامگی می‌لغزد.^{۸۲}

۵. محافظت در برابر پوسیدگی و بحران اساسی

چند راه برای جلوگیری از بحران اساسی می‌توان پیشنهاد داد. نخست، طراحی هوشمندانه و دقیق قانون اساسی. یک قانون اساسی خوب، نه تنها اصول را بیان می‌کند، بلکه مکانیسم‌های حل اختلاف بر سر همان اصول را نیز پیش‌بینی می‌کند. قانون اساسی باید تا حد ممکن در توزیع اختیارات بین قوای سه‌گانه واضح باشد تا از بروز اختلاف جلوگیری کند، اما اختلاف اجتناب‌ناپذیر است. از این رو، باید نهادهایی مانند دادگاه قانون اساسی را تعبیه کند تا از تبدیل اختلاف به بحران جلوگیری نماید. قانون اساسی باید به گونه‌ای طراحی شود که هیچ قوه‌ای مطلق نباشد و قوا بتوانند بر یکدیگر نظارت و تعادل ایجاد کنند. این امر از تمرکز قدرت و سوءاستفاده از آن جلوگیری می‌کند. دوم، اصلاح و به‌روزرسانی قانون اساسی است؛ شامل رفع ابهامات و نواقص، تعریف دقیق‌تر وظایف و اختیارات نهادها و افزایش شفافیت و قواعد حل اختلاف. اگر قانون اساسی به راحتی قابل اصلاح باشد، نمی‌تواند هدف اساسی فراهم کردن شرایط برای تثبیت چارچوب اساسی حکومت را محقق کند و اگر جلوی تغییر را بگیرد، ادامه حیات آن مشکل است. سوم، تقویت نهادهای ناظر و ضمانت اجرای قانون اساسی است که شامل استقلال قضات و

81. Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot", *op cit.* p. 20.

82. Jack Balkin. "Constitutional Crisis and Constitutional Rot", *op cit.* p. 21.



دادگاه‌های قانون اساسی و ایجاد نهادهای مستقل و حرفه‌ای نظارت بر انتخابات، حقوق بشر و فساد است. **چهارم**، توسعه فرهنگ سیاسی قانون‌گرایی و مشروعیت‌بخشی است که شامل آموزش عمومی درباره حقوق اساسی و مسئولیت شهروندان و تشویق به مشارکت سیاسی و تقویت اعتماد به نهادها است. آموزش حقوق و تکالیف شهروندی، اهمیت قانون اساسی و نحوه عملکرد نهادهای دولتی از سنین پایین، جامعه را در برابر بحران‌ها واکسینه می‌کند. فرهنگ قانون‌مداری نیز باعث می‌شود هیچ فرد یا نهادی فوق قانون نباشد. وقتی همه به قانون احترام بگذارند، اختلافات در چارچوب قانون باقی می‌ماند. مشارکت گسترده مردم در انتخابات و فرایندهای سیاسی، به دولت مشروعیت می‌بخشد و موقعیت آن را در برابر چالش‌ها تقویت می‌کند. **پنجم**، پیشگیری از بن‌بست‌های نهادهای شامل مکانیسم‌های کارآمد حل تعارض میان قوا و توافق‌های سیاسی برای جلوگیری از کشمکش‌های مرگبار است. **ششم**، مدیریت وضعیت‌های استثنایی است که شامل قانون‌گذاری درباره وضعیت اضطراری به صورتی محدود و شفاف و نظارت پارلمانی و مردمی بر اقدامات اضطراری است. **هفتم**، تقویت نهادهای مدنی و جامعه باز است و شامل حمایت از رسانه‌های مستقل و حضور فعال جامعه مدنی برای نظارت و فشار مثبت بر حاکمیت می‌شود. **هشتم**، پاسخ به بحران‌های در حال وقوع است. حتی بهترین پیشگیری‌ها هم نمی‌تواند جلوی اختلاف را بگیرد. هنر یک قانون اساسی این است که از تبدیل آنها به بحران جلوگیری کند. برای این کار گاهی اوقات یک طرف سیاسی باید برای حفظ ثبات کل سیستم، از موضع خود کوتاه بیاورد. این نه نشانه ضعف که نشانه خردمندی است. همچنین شخصیت‌های مورد احترام ملی، رهبران مذهبی یا بین‌المللی لازم است گاهی به‌عنوان میانجی برای یافتن یک راه‌حل وارد میدان شوند. گاه نیز بهتر است برای حل اختلاف به نهادهای قضایی رجوع کرد و اجازه نداد مسئله به خیابان کشیده شود.

نوع سیستم حکومتی هم می‌تواند راهگشا باشد. بروس آکرمن در یکی از مقاله‌های مهم خود استدلال کرد که دموکراسی‌های جدید نباید مدل امریکایی ریاستی را با تفکیک شدید قوا اتخاذ کنند.^{۸۳} از نگاه او، مدل برتر، نه یک نظام پارلمانی ناب، بلکه آن چیزی است که او به‌عنوان «پارلمان‌تاریسم محدود» تعریف می‌کرد. ادبیات گسترده‌ای که در مورد مزایای نسبی سیستم‌های

83. Bruce Ackerman, "The New Separation of Powers", *Harvard Law Review*, No. 113 (2000), p. 633.

حکومتی ریاستی یا پارلمانی وجود دارد بیشتر به سمت اثربخشی گرایش دارد تا اینکه بپرسد کدامیک قادر به محافظت از دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی هستند.^{۸۴} برخی استدلال می‌کنند که سیستم‌های پارلمانی ترجیح داده می‌شوند، زیرا نسبت به شرایط سیاسی متغیر پاسخگوتر هستند؛ می‌توانند راحت‌تر رهبران بد را کنار بگذارند و تمهیدات مؤثرتری برای حفظ پاسخگویی و بررسی تلاش‌ها برای پوپولیسم کاریزماتیک و تخریب حزبی فراهم کنند^{۸۵} و اینکه سیستم‌های پارلمانی کمتر مستعد سقوط به شیوه‌های اقتدارگرایانه حکومت هستند.

حقیقت آن است که هیچ کشوری به‌طور کامل از بحران قانون اساسی مصون نیست، اما با این کارها می‌توان احتمال وقوع آن را به حداقل رساند و در صورت بروز، آن را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و دموکراتیک مدیریت کرد.

۶. نمونه‌هایی از بحران اساسی

نمونه‌های متعددی از بحران اساسی در کشورهای مختلف جهان رخ داده است که البته بر سر بسیاری از آن‌ها بحث‌وجدل‌هایی وجود دارد که آیا می‌توان آن‌ها را بحران دانست یا نه. در ادامه به برخی از این نمونه‌ها اشاره خواهیم کرد.

۱.۶. بحران در نظام‌های ریاستی

بیشترین ادبیات حقوقی در خصوص بحران اساسی، به امریکا تعلق دارد و حقوق اساسی این کشور همواره در نوعی از بحران به‌سر برده است. یکی از اولین نمونه‌های بحران اساسی در امریکا در سال‌های اول انقلاب این کشور رخ داد. در فوریه ۱۸۰۱، امریکا در آستانه فاجعه قرار داشت؛ کالج انتخاباتی به بن‌بست رسید و کار انتخاب رئیس‌جمهور بعدی برعهده مجلس نمایندگان قرار گرفت. دوره ریاست جمهوری جان آدامز به پایان می‌رسید و قانون اساسی مشخص نکرد که اگر بن‌بست مجلس ادامه یابد، چه اتفاقی می‌افتد. حزب جمهوری‌خواه و نامزد ریاست جمهوری آن، توماس جفرسون^{۸۶}، در انتخابات پیروز شده بودند، اما حزب فدرالیست در

84. Terry Moe, M., & Michael Caldwell, "The Institutional Foundations of Democratic Government: A Comparison of Presidential and Parliamentary Systems", *Journal of Institutional and Theoretical Economics (JITE)*/Zeitschrift für die Gesamte Staatswissenschaft 150.1 (1994), p. 171.

85. Tom Ginsburg & Aziz Z Huq, *op cit*, p. 183.

86. Thomas Jefferson



کنگره قدرتمند بود و بسیاری از فدرالیست‌ها در تلاش بودند تا ریاست جمهوری را به آرون بور^{۸۷} بسپارند و اگر در این بازی شکست می‌خوردند ممکن بود جان مارشال^{۸۸} را برای ریاست جمهوری معرفی کنند. مارشال محبوب‌ترین سیاستمدار فدرالیست در کشور بود، اما جمهوری‌خواهان مخالف او بودند. فرمانداران جمهوری‌خواه پنسیلوانیا و ویرجینیا شبه‌نظامیان ایالتی خود را آماده می‌کردند تا در صورتی که فدرالیست‌ها از ترفند قانونی برای گرفتن ریاست جمهوری استفاده کنند، به سوی واشنگتن حرکت نمایند؛ اما روزنامه‌های برجسته فدرالیست مدعی شدند شبه‌نظامیان ماساچوست متشکل از ۶۰ هزار نفر مسلح، آماده نبودند.^{۸۹} انتخاب جفرسون در مجلس نمایندگان به‌عنوان مقدمه‌ای برای شعله‌ور شدن در کالج انتخاباتی بود. با این بحران، ریاست‌جمهوری به کانون آشکار رقابت تبدیل شد. اگرچه آمریکا در سال ۱۸۰۱ از لبه پرتگاه عقب‌نشینی کرد، اما ظهور ریاست پله بیسیتی^{۹۰} باعث ایجاد تقابل‌های نهادی شد که ترتیبات اساسی قانون اساسی را تا پایان دهه تغییر داد.^{۹۱}

بحران سال ۱۹۷۴ واترگیت و استعفای ریچارد نیکسون از بحران‌های معروف امریکاست. رئیس‌جمهور نیکسون پس از رسوایی واترگیت از انتشار نوارهای ضبط‌شده مکالمات کاخ سفید امتناع کرد و ادعا کرد که طبق اختیارات اجرایی می‌تواند از این کار سر باز زند. نهادهای قضایی و کنگره بر اساس قانون اساسی خواهان شفافیت بودند، اما رئیس‌جمهور تبعیت نکرد و این به یک بحران قدرت بین قوای سه‌گانه تبدیل شد.^{۹۲}

بحران انتخاباتی در سال ۲۰۰۰ بین بوش و الگور و اختلاف شدید بر سر شمارش آرا در ایالت فلوریدا، آمریکا را وارد بحران اساسی کرد. قانون اساسی آمریکا سازوکار شفاف و جزئی

87. Aron Burr

88. Jihn Marshall

89. Bruce, Ackerman, *The Failure of the Founding Fathers: Jefferson, Marshall, and the Rise of Presidential Democracy*. (Belknap Press, 2005), p. 3.

90. Plebiscitarian presidency Cox Han, Lori, "The President Over the Public: The Plebiscitary Presidency at Center Stage", In: *The Presidency and the Challenge of Democracy*, eds. Michael A. Genovese and Lori Cox Han. New York: Palgrave Macmillan Publishers (2006), p. 119.

Aaron Wildavsky, "The Plebiscitary Presidency or Politics without Intermediaries" in: *The Beleaguered Presidency*. (Routledge Aaron Wildavsky, 1991).

91. Bruce, Ackerman, *The Failure of the Founding Fathers*, op cit. p. 5

92. Keith Olson, *Watergate: the Presidential Scandal That Shook America*, (University Press of Kansas, 2016)

برای حل اختلاف‌های انتخاباتی در سطح ایالت‌ها ندارد. دیوان عالی ایالات متحده با رأی ۵ به ۴، شمارش مجدد آرا را متوقف کرد و عملاً بوش را برنده اعلام کرد. مشروعیت دیوان عالی زیر سؤال رفت، اعتماد عمومی به انتخابات لطمه دید و این پرونده به نماد دخالت سیاسی در فرایند قضایی تبدیل شد.^{۹۳}

در برزیل در میانه ۲۰۱۵-۲۰۱۶، دیلما روسف^{۹۴}، رئیس‌جمهور وقت، به سوء مدیریت مالی و پنهان‌کاری بودجه متهم شد. کنگره روند استیضاح را پیش برد، اما در تعریف جرم برای استیضاح در قانون اساسی ابهام وجود داشت. بحث بر سر این بود که آیا اقدام او تخلف بود یا خیانت به قانون اساسی. سرانجام رئیس‌جمهور برکنار و شکاف عمیق سیاسی و بی‌اعتمادی گسترده به نهادهای دموکراتیک ایجاد شد.^{۹۵}

۲.۶. بحران در نظام‌های پارلمانی

در نظام‌های پارلمانی نیز نمونه‌ها متعددی از بحران اساسی وجود دارد و یک نمونه آن پاکستان است. از زمان استقلال پاکستان، بسیاری از مشکلات قانون اساسی از نقش ارتش در دولت ناشی شده است. قدرت روزافزون ارتش و تضعیف احزاب سیاسی، ارتش را به نیروی سیاسی اصلی در کشور تبدیل کرده است. در ۷ اکتبر ۱۹۵۸، رئیس‌جمهور، اسکندر میرزا، قانون اساسی را لغو و در کشور حکومت نظامی اعلام کرد. این اولین مورد از رژیم‌های نظامی متعددی بود که تاریخ پاکستان را خدشه‌دار کرد. با این اقدام، قانون اساسی ۱۹۵۶ لغو، وزرا برکنار، مجالس مرکزی و ایالتی منحل و تمام فعالیت‌های سیاسی ممنوع شد. ژنرال محمد ایوب خان، فرمانده کل نیروهای مسلح وقت به‌عنوان مدیر ارشد حکومت نظامی منصوب گردید. سیستم پارلمانی در پاکستان به پایان رسید. ظرف سه هفته پس از تصدی مسئولیت در ۲۷ اکتبر ۱۹۵۸، اسکندر میرزا از سوی ژنرال ایوب خان برکنار شد و سپس خود را رئیس‌جمهور اعلام کرد. ایوب خان یک کمیسیون قانون اساسی تشکیل داد که نه‌تنها مسئولیت ارائه توصیه‌هایی در مورد قانون اساسی آینده را برعهده داشت، بلکه باید علل شکست حکومت پارلمانی در پاکستان را نیز بررسی می‌کرد. ایوب خان از یافته‌های این کمیسیون راضی نبود. قانون اساسی ۱۹۶۲ با توصیه

93. Bruce, Ackerm, BUSH v G.ORE. *op cit*.

94. Dilma Rousseff

95. Felipe, Nunes & Carlos Ranulfo Melo, "Impeachment, Political Crisis and Democracy in Brazil", *Revista de Ciencia Política* 37. 2 (2017), p. 281.



کمیسیون قانون اساسی بسیار متفاوت بود، زیرا ایوب خان طرفدار شکل ریاستی حکومت بود. قانون اساسی ۱۹۶۲ به سه سال و نیم حکومت نظامی ایوب خان پایان داد و یک دولت مشروطه غیرنظامی به رهبری ایوب خان جایگزین رژیم نظامی قبلی او شد. این موضوعات و مسائل باعث بحران‌های قانون اساسی در پاکستان در دوره ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ شد.^{۹۶} بحران مارس تا نوامبر ۲۰۰۷ نمونه دیگری است. ژنرال پرویز مشرف، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، رئیس دیوان عالی کشور (افتخار چودری) را تعلیق کرد. حقوق‌دانان و جامعه مدنی علیه این اقدام اعتراض کردند. رئیس‌جمهور هم‌زمان رئیس ارتش بود و از قدرت اجرایی برای کنترل قوه قضاییه هم استفاده می‌کرد. قانون اساسی موقتاً تعلیق و وضعیت اضطراری اعلام شد. سرانجام قضات برکنار شده به قدرت رسیدند، مشرف استعفا داد و استقلال قضایی تقویت شد.^{۹۷}

در انگلستان نیز بحران اساسی در نتیجه استعفای ادوارد هشتم از سلطنت، نمونه معروفی است. در دسامبر ۱۹۳۶ ادوارد هشتم تصمیم گرفت با والیس سیمپسون^{۹۸}، زن مطلقه آمریکایی، ازدواج کند. دولت بریتانیا، کلیسای انگلستان و پارلمان با این تصمیم مخالف بودند. قانون اساسی بریتانیا بر اساس عرف و سنت اداره می‌شود، نه سند مکتوب. شاه در رأس حکومت است، اما نمی‌تواند برخلاف خواست دولت منتخب عمل کند. سرانجام ادوارد هشتم از سلطنت استعفا داد و نشان داد که قدرت نمادین سلطنت باید با نظام پارلمانی سازگار باشد. ریشه بحران‌های اساسی انگلستان را می‌توان در شکست‌های گذشته در اصلاح ترتیبات دولتی پیشامدرن بریتانیا جستجو کرد. تداوم فرهنگ سیاسی سازمان‌یافته حول سنت سیاسی بسیار متمرکز بریتانیا با چشم‌انداز اصلاحات مبتنی بر مدیریت عمومی جدید ناسازگار بود. این امر به تشکیل یک دولت نامنسجم منجر شد. دولت‌های متوالی تلاش کردند با نقاط ضعف حکومتی از طریق اصلاحات تدریجی به‌جای اصلاحات در سطح کل سیستم، مقابله کنند. تنها یک بازنگری و اصلاح کلی در ترتیبات حکومتی بریتانیا می‌تواند بحران‌های کنونی آن را حل کند.^{۹۹} بحران قانون اساسی برگزیت

96. Yousif Pardes. Yasmeen, "An Analysis of the Constitutional Crisis in Pakistan-1969-1958." The Dialogue No. 4, (2012), p. 374

97. Faqir Khan, "Judicial crisis in Pakistan During Musharraf Regime" *Pakistan Journal of History and Culture* 35.2 (2014), p. 125.

98. Wallis Simpson

99. David Richards, Martin J Smith. Sam Warner & David Marsh 'Crisis What Crisis?' Understanding the Recurring Problems of the British State. *The British Journal of Politics and International Relations*, No. 2 (2025), p. 462.

(۲۰۱۶-۲۰۱۹) از بحران‌های جدید انگلستان است. پارلمان بارها با توافق نخست‌وزیر ترزا می^{۱۰۰} به مخالفت برخاست و در نهایت، دادگاه عالی در پرونده تاریخی میلر دوم حکم داد که تعلیق پارلمان از سوی دولت غیرقانونی بوده است. این حکم، بر اصل حاکمیت پارلمان به‌عنوان بنیاد قانون اساسی بریتانیا تأکید کرد و قدرت دولت را محدود ساخت. همه‌پرسی برگزیت باعث ایجاد یک شکاف عمیق اجتماعی و سیاسی در کشور شد و پرسش‌های بنیادینی درباره حاکمیت پارلمان در مقابل حاکمیت مردم مطرح کرد که آیا رأی مردم در همه‌پرسی باید بر رأی نمایندگان منتخب آنان در پارلمان ارجحیت داشته باشد؟

نمونه دیگر، بحران تشکیل دولت (۲۰۱۱-۲۰۱۰) در بلژیک است که با ۵۴۱ روز رکورددار طولانی‌ترین دوره بدون دولت در تاریخ دموکراسی‌های مدرن است که نتیجه شکافی بود بین احزاب سیاسی منطقه فلاندر که خواهان خودمختاری بیشتر بودند و احزاب منطقه والونی که بر حفظ اختیارات دولت مرکزی اصرار داشتند. پس از انتخابات، هیچ ائتلاف سیاسی نمی‌توانست در پارلمان فدرال اکثریت لازم برای تشکیل دولت را به‌دست آورد. این بن‌بست، عملکرد عادی حکومت را با مشکل مواجه کرد و بلژیک را در آستانه فروپاشی فدرال قرار داد.

نمونه دیگر، بحران ۲۰۱۱ در ایتالیا است که ترکیبی از یک بحران اقتصادی و سیاسی بود. ایتالیا بدهی‌های زیادی داشت و دولت برلوسکونی در اوج بحران، فاقد اکثریت پارلمانی برای تصویب سیاست‌های ریاضتی ضروری بود. این بن‌بست سیاسی، اعتماد بازارهای مالی را از بین برده، بحران را تشدید کرد. در یک اقدام بی‌سابقه و تحت فشار نهادهای اروپایی و رئیس‌جمهور ایتالیا، نخست‌وزیر منتخب استعفا داد و یک دولت تکنوکرات به رهبری ماریو مونتی تشکیل شد. این دولت با پشتیبانی یک ائتلاف گسترده از احزاب، سیاست‌های سخت ریاضتی را تصویب کرد.

در ترکیه نیز بحران نظام پارلمانی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به هرج‌ومرج سیاسی، درگیری احزاب و ناتوانی مجلس در انتخاب رئیس‌جمهور منجر شد. لازم به ذکر است که ترکیه تا سال ۲۰۱۷ نظام پارلمانی داشت و از این سال به بعد با گسترش اختیارات رئیس‌جمهور به سمت ریاستی حرکت کرد. قانون اساسی جمهوری ترکیه سازوکاری برای عبور از بن‌بست پارلمانی نداشت. ارتش به بهانه نجات جمهوری کودتا کرد و قانون اساسی را تعلیق نمود. این مسائل به تعلیق

دموکراسی، تدوین قانون اساسی جدید از سوی شورای نظامی و تقویت نقش نهادهای غیرمنتخب در سیاست انجامید.^{۱۰۱}

۳.۶. بحران اساسی در نظام‌های نیمه‌ریاستی

معروف‌ترین نظام نیمه‌ریاستی، جمهوری پنجم فرانسه و قانون اساسی ۱۹۵۸ است. نظام نیمه‌ریاستی که نخستین بار به‌صورت نظام‌مند از سوی موریس دوورژه^{۱۰۲} تعریف شد، ترکیبی از ویژگی‌های نظام ریاستی و پارلمانی است. در این نظام، رئیس‌جمهور از طریق انتخابات عمومی برگزیده می‌شود و نخست‌وزیر در برابر پارلمان پاسخگو است.^{۱۰۳} این دوگانگی قدرت، اگرچه در شرایط عادی می‌تواند موجب توازن شود، اما در شرایط تنش سیاسی، منبع اصلی بحران‌های قانون اساسی است. بحران قانون اساسی در نظام‌های نیمه‌ریاستی معمولاً زمانی بروز می‌کند که مرز اختیارات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر مبهم شود و یا یکی از قوا از سازوکارهای قانون اساسی برای حذف دیگری استفاده کند. بحران مشروعیت پارلمانی و ناتوانی در تشکیل دولت‌های پایدار منجر به دخالت شارل دوگل و بازنویسی قانون اساسی شد. در این بحران نظام حقوقی قادر به تشکیل دولت مؤثر نبود. در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۸ (میتران-شیراک) و ۱۹۹۷-۲۰۰۲ (شیراک-ژوسپن)، اختلافات شدید بین رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر از احزاب رقیب، سبب بحران‌های تفسیری در خصوص اختیارات سیاست خارجی، انتصاب وزرا و انحلال مجلس شد.

جمهوری وایمار را نظام نیمه‌ریاستی خوانده‌اند. آلمان وایماری و فروپاشی جمهوری و صعود نازی‌ها از دیگر نمونه‌های بحران اساسی است. استفاده مکرر از ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار، اجازه حکومت اضطراری به رئیس‌جمهور، بن‌بست پارلمان، ناتوانی در تشکیل دولت، فرمان‌های اضطراری متوالی و ابزارهای قانونی برای وضعیت اضطراری به‌طور دائم و سیاسی استفاده شدند. این بحران به واگذاری قدرت به آدولف هیتلر، شکست قانون اساسی وایمار و برآمدن فاشیسم و جنگ جهانی دوم منجر شد.

101. Levent Köker, "Turkey's Political-Constitutional Crisis: An Assessment of the Role of the Constitutional Court", *Constellations: An International Journal of Critical & Democratic Theory* 17.2 (2010), p. 329

102. Duverger, Maurice

103. Robert. Elgie, *Semi-Presidentialism: Sub-Types and Democratic Performance*, (Oxford University Press, 2011).

نمونه دیگر، کشور پرتغال است که در اواخر دهه ۱۹۷۰، اختلاف میان رئیس‌جمهور نظامی (آنتونیو رامالینو تانس) و دولت غیرنظامی دربارهٔ اختیارات ریاست‌جمهوری در انتصاب وزرا و کنترل نیروهای مسلح، به بحرانی انجامید که در نتیجه، اصلاحات ۱۹۸۲ اختیارات رئیس‌جمهور را کاهش داد و شورای انقلاب منحل شد.^{۱۰۴}

در سریلانکا نیز در اکتبر ۲۰۱۸، رئیس‌جمهور (مایتریپالا سیریسنا) نخست‌وزیر منتخب (رانیل ویکرمسینگه) را بدون رأی عدم اعتماد پارلمان برکنار کرد و ماهیندا راجاپاکسه^{۱۰۵} را منصوب نمود. پارلمان این اقدام را غیرقانونی دانست و کشور برای چند هفته وارد بحران دوگانگی قوه مجریه شد. در نهایت، دیوان عالی سری‌لانکا تصمیم رئیس‌جمهور را مغایر قانون اساسی دانست.^{۱۰۶}

نمونه دیگر، تونس است که در ژوئیه ۲۰۲۱، قیس سعید، رئیس‌جمهور، با استناد به ماده ۸۰ قانون اساسی (وضعیت استثنایی)، پارلمان را تعلیق و دولت را منحل کرد. منتقدان این اقدام را کودتای قانون اساسی دانستند، زیرا شرایط قانونی وضعیت اضطراری از جمله مشورت با نخست‌وزیر و رئیس پارلمان رعایت نشده بود. در واقع، قیس سعید از وضعیت استثنایی برای تعلیق دائم نظم نیمه‌ریاستی و تمرکز قدرت در دست خود استفاده کرد.

جمهوری اسلامی نیز ایران از دید بسیاری از پژوهشگران، یک نظام نیمه‌ریاستی است.^{۱۰۷} یکی از مهم‌ترین بحران‌ها در قانون اساسی ۱۳۵۸، نظامی نیمه‌ریاستی با دو رأس اجرایی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. ابوالحسن بنی‌صدر با مجلس شورای اسلامی و جناح اکثریت دربارهٔ انتخاب نخست‌وزیر و حدود اختیارات خود دچار اختلاف شد. در نهایت روابط رئیس‌جمهور با نخست‌وزیر و نهاد رهبری به بن‌بست رسید و در خرداد ۱۳۶۰، با تأیید رهبر، بنی‌صدر به دلیل عدم کفایت سیاسی برکنار شد. این بحران نشان داد دوگانگی میان رئیس‌جمهور منتخب مردم و

104. Jose. Magone, *Politics in Contemporary Portugal: Democracy Evolving*. (Lynne Rienner Publishers 2014).

105. Mahinda Rajapaksa

106. Roban. Edrisinha, "Constitutionalism and Sri Lanka's Gaullist Presidential System", *Reforming Presidentialism: Provenance, Problems and Prospects*, Asange Welikale (ed.) Centre for Policy Alternatives, Colombo (2015), p. 931.

۱۰۷. توکل حبیب‌زاده و محمد برومند، «جایگاه نظام ریاستی یا پارلمانی در نظام حقوقی ایران»، *مطالعات حقوقی دولت اسلامی*، ش ۱ (۱۳۹۱)، ص ۱۰۱.

نخست‌وزیر منتخب مجلس می‌تواند به تعارض نهادی منجر شود. این دوگانگی بعدها مشکلات بیشتری به‌وجود آورد و میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر شکاف‌هایی به سبب اختلاف خط‌مشی‌ها به‌وجود آمد. این بن‌بست اجرایی یکی از انگیزه‌های تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ شد که در نتیجه آن، سمت نخست‌وزیری حذف و اختیارات رئیس‌جمهور افزایش یافت. نمونه دیگر بحران اساسی پس از انتخابات ۱۳۸۸ بود که اعتراضاتی نسبت به نتایج اعلام‌شده شکل گرفت. معترضان نهادهای نظارتی قانون اساسی را به جانب‌داری متهم کردند و مشروعیت انتخاباتی دچار بحران شد.

بحران‌های قانون اساسی در نظام‌های نیمه‌ریاستی نشان می‌دهد که ریشه اصلی بحران‌ها، نه در نقض آشکار قانون، بلکه در ابهام ساختاری قانون اساسی است. در نظام‌هایی که توازن قوا میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به‌طور دقیق تعریف نشده است، هر اختلاف سیاسی می‌تواند به بحران قانون اساسی با ابعاد تفسیری یا نهادی تبدیل شود. در این نظام‌ها بحران در نظام نیمه‌ریاستی، بیش از آنکه انحراف از قانون باشد، نشانه ناکارآمدی طراحی قانون اساسی است.

نتیجه

قانون اساسی مفهومی بسیار دشوار و پیچیده است و درک آن و نظریه‌پردازی در خصوص آن از حوزه‌های دشوار نظری در دانش حقوق است که در نظریه حقوق اساسی در مورد آن صحبت می‌شود. این مفهوم به سبب موقعیت کلیدی و مهم آن برای حقوق‌دانان و اندیشمندان سیاست همواره مورد پرسش بوده است و سخن گفتن در خصوص آن در مرزهای این دو دانش حرکت می‌کند. در آغاز پیدایش قانون اساسی به‌عنوان سندی مکتوب در پایان قرن هجدهم، چنین گمانی وجود داشت که با نوشتن قانون اساسی همچون سندی راهنما برای حل هر مشکل و اختلاف نظر می‌توان به آن مراجعه و اختلافات را حل کرد. گذشت زمان خلاف این را نشان داد. به‌تدریج همه نظام‌های حقوق اساسی با مشکلات و دشواری‌هایی مواجه شدند که در قانون اساسی راهکاری برای آن وجود نداشت یا راهکاری وجود داشت، اما بازیگران سیاسی حاضر نبودند به آن تن در دهند و یا وضعیت اضطراری به‌وجود می‌آمد که قانون اساسی را به محاق می‌برد. موضوعاتی از این دست، از همان ابتدا قانون اساسی را با مشکلاتی مواجه کرد و به‌تدریج نظریه حقوق اساسی برای توضیح این وضعیت مفهومی به نام بحران اساسی یا بحران قانون اساسی را خلق کرد.

در این مقاله کوشش شده است ضمن تعریف بحران اساسی، این مفهوم از برخی مفاهیم هم‌مرز تفکیک شود. از میان مفاهیم متعددی که با بحران اساسی هم‌پوشانی دارند، برخی مانند فرسایش اساسی و پوسیدگی اساسی نسبت بسیار نزدیکی با این مفهوم دارند که در این مقاله در مورد آنها صحبت شد. باید اذعان داشت که هنوز نظریه حقوق اساسی نتوانسته است به‌دقت مرزهای این مفاهیم را مشخص و از هم تفکیک کند. شاید به همین دلیل هنوز مقالات و تحقیقاتی برای نشان دادن مرزهای آنها نگاشته می‌شود. عبور از بحران و چگونگی رفع آن نیز از مباحث ظریفی است که در این مقاله تلاش شده است به آن اشاره کوتاهی شود.

حقوق اساسی ایران با سابقه بیش از یک‌صد سال از آغاز پیدایش تا به امروز، علی‌رغم تلاش‌های بزرگان و پدید آوردن نوشته‌هایی درخور، به وجوه نظری قانون اساسی توجه اندکی کرده است. تجربه قانون اساسی مشروطیت و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و حوادثی که بر آن رفته، مملو از ماجراها و اتفاقاتی است که توضیح آنها نیازمند مجهز بودن به دستگاه نظری مفاهیمی است که در نظریه حقوق اساسی مطرح می‌شوند. مقالاتی از این دست کوشش می‌کنند این ابزارهای نظری را در اختیار حقوق‌دانان ایرانی قرار دهند تا با جرح و تعدیل در آنها برای تحلیل حوادث حقوق اساسی در ایران از این مفاهیم بهره ببرند.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

مقالات

۱. حبیب‌زاده، توکل و برومند، محمد (۱۳۹۱). جایگاه نظام ریاستی یا پارلمانی در نظام حقوقی ایران. *مطالعات حقوقی دولت اسلامی*، ۱ (۱)، ۷۵-۱۰۷.
 ۲. شیدایی، نوید و موسی‌زاده، ابراهیم (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی مدیریت شرایط اضطراری در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و برخی کشورهای اتحادیه اروپا در مدیریت کرونا با تکیه بر نقش مجالس قانون‌گذاری. *اندیشه‌های حقوق عمومی*، ۱۳ (۱)، ۱۴۱-۱۵۴.
 ۳. محبی، داود و کرمی، حامد (۱۳۹۵). ماهیت‌شناسی الگوهای پاسخ به وضعیت‌های اضطراری با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. *آفاق امنیت*، ۹ (۳۲)، ۶۷-۹۷.
 ۴. محبی، داود؛ رحیمی، سید علی‌اصغر؛ و زارعی، پروین (۱۴۰۲). تعلیق حقوق بشر در وضعیت‌های اضطراری؛ هم‌سنجی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی. *پژوهش حقوق تطبیقی اسلام و غرب*، ۱۰ (۱)، ۲۳۷-۲۶۴.
- Doi: 10.22091/csiw.2022.6987.2093
۵. مرادخانی، فردین (۱۴۰۴). مشروعیت پوپولیستی و مفهوم قانون اساسی. *مطالعات حقوق تطبیقی معاصر*، ۱۶ (۳۹)، ۱۵۹-۱۹۶.
- Doi: 10.22034/law.2025.66635.3474
۶. فردین مرادخانی، «درآمدی بر مفهوم شکست اساسی»، *پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب*، در نوبت انتشار.
- Doi: 10.22091/csiw.2026.13346.2695

ب) منابع انگلیسی

Books

7. Ackerman. Bruce (2005). *The Failure of the Founding Fathers: Jefferson, Marshall, and the Rise of Presidential Democracy*. Belknap Press.
8. Ackerman. Bruce. ed. (2002). *BUSH v G. ORE the Question of Legitimacy*. Yale University Press.

9. Balkin. Jack (2018). "Constitutional Crisis and Constitutional Rot" In: Graber. Mark A. Sanford Levinson. Mark Tushnet. Ed (2018) ***Constitutional Democracy in Crisis?*** Oxford University Press.
10. Balkin. Jack (2020). ***The Cycles of Constitutional Time***, Oxford University Press.
11. Balkin. Jack Constitutional Rot (2018). In: ***Can It Happen Here?: Authoritarianism in America***. Cass R. Sunstein ed. Dey Street Books.
12. Barber, Sotirios (2014). ***Constitutional Failure***. University Press of Kansas
13. Batory, Agnes (2022). "Hungary: Creeping Authoritarianism in the Name of Pandemic Response". In: ***Populists and the Pandemic. How Populists Around the World Responded to COVID-19***. Edited by Nils Ringe & Lucio Rennó Routledge.
14. Edrisinha, Rohan. "Constitutionalism and Sri Lanka's Gaullist Presidential System". ***Reforming Presidentialism: Provenance, Problems and Prospects, Asange Welikale (ed.)*** (Centre for Policy Alternatives, Colombo 2015)
15. Elgie, Robert. ***Semi-Presidentialism: Sub-Types and Democratic Performance***. (Oxford University Press, 2011)
16. Freyer, Tony (1984). ***The Little Rock Crisis: A Constitutional Interpretation***. Westport, Conn: Greenwood Press
17. Ginsburg, Tom and Aziz Z Huq (2018). ***How to Save a Constitutional Democracy***. Chicago: University of Chicago Press
18. Graber, Mark. Sanford Levinson, and Mark Tushnet (2018). "Constitutional Democracy in Crisis? Introduction". In: Graber .Mark A. Sanford Levinson. Mark Tushnet. Ed (2018). ***Constitutional Democracy in Crisis?*** Oxford University Press
19. Griffin, Stephen M. (1996). ***American Constitutionalism: From Theory to Politics***. Princeton University Press
20. Hellman .Joel et al (2000). ***Measuring State Capture***. World Bank Policy Paper

21. Lori .Cox Han (2006). "The President Over the Public: The Plebiscitary Presidency at Center Stage". In *The Presidency and the Challenge of Democracy*, eds. Michael A. Genovese and Lori Cox Han. New York: Palgrave Macmillan Publishers.
22. Magone, José (2014). *Politics in Contemporary Portugal: Democracy Evolving*. Lynne Rienner Publishers
23. Meyer, Emilio Peluso Neder (2021). *Constitutional Erosion in Brazil*. Bloomsbury Publishing.
24. Olson Keith, W. (2016). *Watergate: The Presidential Scandal that Shook America*. University Press of Kansas
25. Wildavsky, Aaron (1991). The Plebiscitary Presidency, or Politics without Intermediaries" in: *The Beleaguered Presidency*. Routledge Aaron Wildavsky

Articles

26. Ackerman Bruce (2000). The New Separation of Powers, *Harvard Law Review*. (1) 633– 729.
27. Albert. Richard (2021). A Theory of American Constitutional Time. *Boston University Law Review*, (101), 1807-1829.
28. Bogaards, Matthijs (2018). De-Democratization in Hungary: Diffusely Defective Democracy. *Democratization*, 25(8), 1481-1499.
29. Contiades .Xenophon & Alkmene Fotiadou (2015). On Resilience of Constitutions: What Makes Constitutions Resistant to External Shocks?, *Vienna Journal on International Constitutional Law*, (9), 3–26.
30. Dávid-Barrett, Elizabeth (2023). State Capture and Development: A Conceptual Framework. *Journal of International Relations and Development*, (1), 1-21.
31. Faqir Khan (2014). Judicial Crisis in Pakistan During Musharraf Regime. *Pakistan Journal of History and Culture*, 35(2), 125-140
32. Felipe, Nunes & Carlos Ranulfo Melo (2017). Impeachment, Political Crisis and Democracy in Brazil. *Revista de Ciencia Política*, 37(2), 281-304.

- 33.Köker, Levent (2010). Turkey's Political-Constitutional Crisis: An Assessment of the Role of the Constitutional Court. ***Constellations: An International Journal of Critical & Democratic Theory***, 17(2), 328-344.
- 34.Loughlin. Martin (2019). The Contemporary Crisis of Constitutional Democracy. ***Oxford of Legal Studies***, (39), 435-454.
- 35.Richards, David; Martin J Smith; Sam Warne & David Marsh (2025). 'Crisis what crisis?' Understanding the Recurring Problems of the British State. ***The British Journal of Politics and International Relations***, 27(2), 462-476
- 36.Scheppele, Kim Lane (2018). Autocratic Legalism. ***The University of Chicago Law Review***, 85 (2), 545-584
- 37.Tushnet Mark (2004). Constitutional Hardball. ***John Marshall Law Review***, (37), 523-523.
- 38.Waldner. David & Ellen Lust (2018). Unwelcome Change: Coming to Terms with Democratic Backsliding. ***Annual Review of Political Science***, (21), 93-113.
- 39.Whittington Keith E. (2002). Yet Another Constitutional Crisis?. ***William & Mary Law Review***, 43(2), 2093-2149. [https://scholarship.law.wm.edu/wmlr/43\(5\)2093](https://scholarship.law.wm.edu/wmlr/43(5)2093)
- 40.Yousif Pardes .Yasmeen. (2012). An Analysis of the Constitutional Crisis in Pakistan. 1969-1958-The Dialogue, 7 (4), 374-392.
- 41.Moe, Terry M., & Michael Caldwell (1994). The Institutional Foundations of Democratic Government: A Comparison of Presidential and Parliamentary Systems. ***Journal of Institutional and Theoretical Economics (JITE)/Zeitschrift für die Gesamte Staatswissenschaft***, 150 (1), 171-195.
- 42.Bermeo. Nancy (2016). On Democratic Backsliding. ***Journal of Democracy***, (27), 5-19.